

نیمای حاکمی

۱۲۴

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از سری کتب آتئی گریه خان . رالونزی می باشد

۱۳۵۰/۲/۲۹

گورنر رالونزی

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: <u>تحریرات</u>	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف: <u>فاضل زنده انوار</u>	شماره ثبت کتاب
مترجم:	۹۰۶۶
شماره قفسه: <u>۱۵۰۹۰</u>	

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از سری کتب آتئی گریه خان . رالونزی می باشد

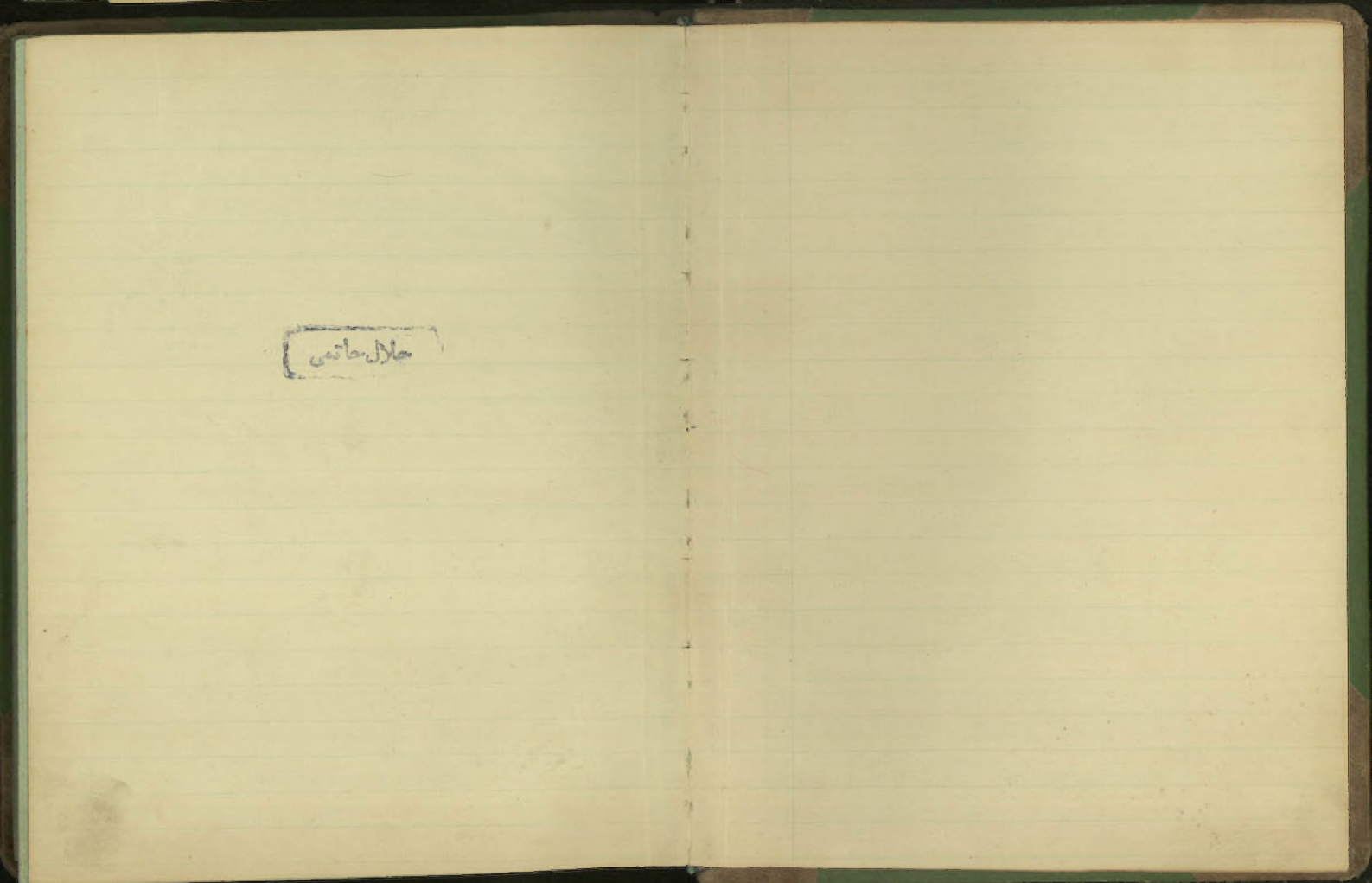
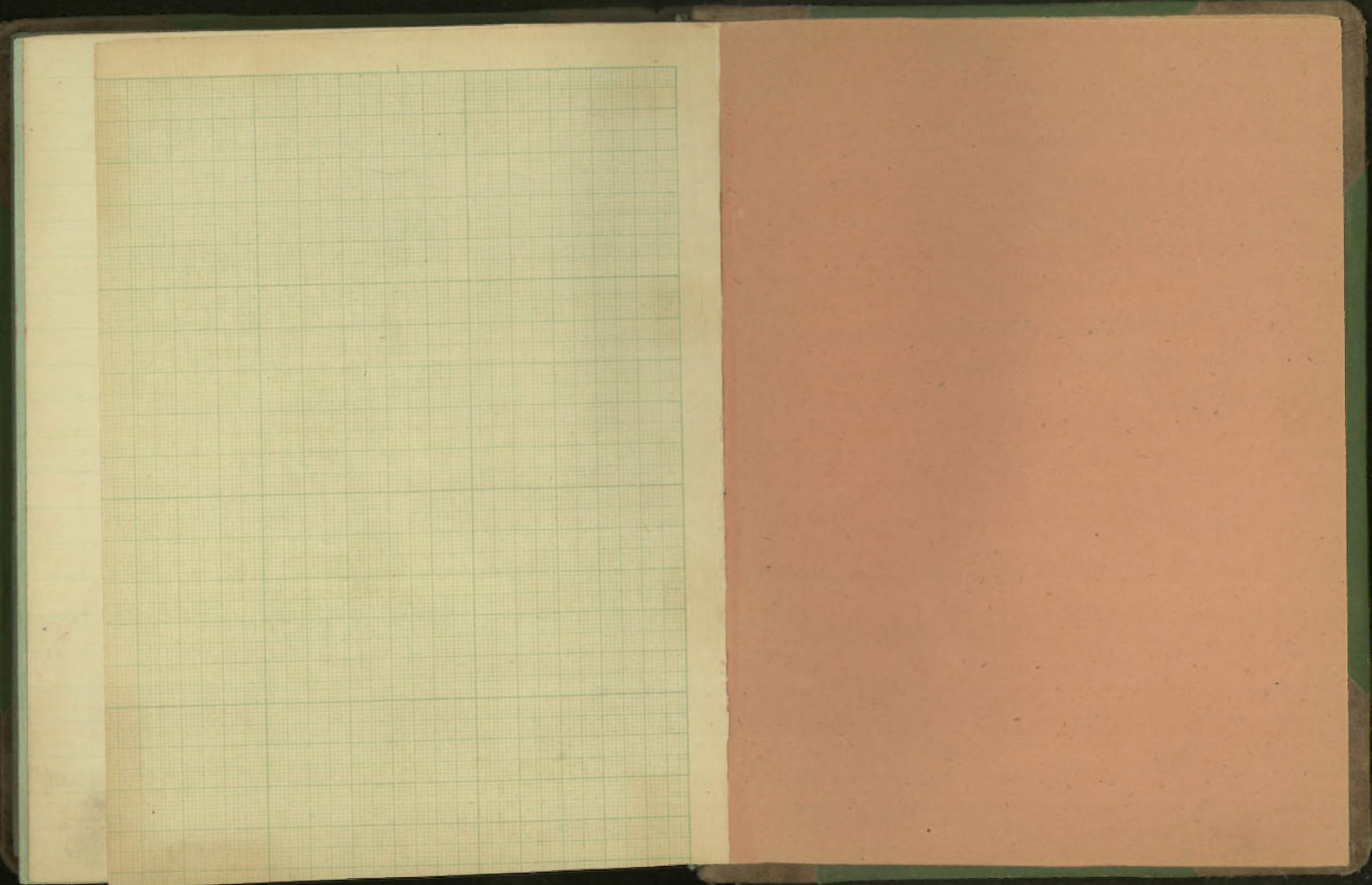
۱۳۵۰/۲/۲۹

گورنر رالونزی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: <u>تحریرات</u>	جمهوری اسلامی ایران
مؤلف: <u>فاضل زنده انوار</u>	شماره ثبت کتاب
مترجم:	۹۰۶۶
شماره قفسه: <u>۱۵۰۹۰</u>	

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰



هدى كفا
شاهيد من مضفات العالم
الفاضل العادل المحقق
المسلم قاضي زاده
الدهر

کس نامہ اسرار جلی نویسد تا ناد علی سنجی نویسد کی دست، قصا خاند
برنامہ تا بر سران ہوا لغت نویسد طبع صبح ستایش بی آگاہی پرتو انگیز
فضای دلکش یاحدی یکتہ و واحدی بی امتیاز کجوں بقلم قدس دست و قلم
السموات والارض و ما بینہما اوراق مختلفہ یکا دیرہ را کاشتمہ معانی مخفیہ کنت کثر غفلا
گردانید اولین حرفی کہ عثمان صفحہ الحکان و دیباچہ صفحہ کون و لکھن جہر آن تریں
یا قہر سرور قی الطایف الی و قہر ست صحایف اول الفکر آخر العلی است نسخہ صفحہ اربع
مصطفوی و صحیفہ کا مودیش مر تضرعیت تا بشعش اقیاب عالم ناب اولہ خلق
نوری کہ از مشرق آری و یا علی اما و است من نور و ابد طبع محمود دست و قلم غایب

که از حد است شرق یا فخر ترک عود است و از لام بنور برادر جمعه و در
بازار غرات است بروق صلات و از کبک است روشن سخن است فیض
آثار بنوی تمام ذات احدی صفایت که فاطمه جو مکتب منزه بود و حکیم کوچک
پایان بیان و خاتمه بود و خاتم البین را فاطمه کاشف الحقیقه ^{و بیان} و انبیا و اولاد
امده و سه و غیره و از امامان و اولاد ائمه المعصومین و صفای این ^{و خلق}
بعده علی امیرالمؤمنین و امام الحقین و اوصیاء الاول و فاطمه و ابراهیم و علی و محمد که
چهار تن است و تحت سلطنت بذریع طاهره و کفایت نبویه کشت و سهام میر
از پنج خضم اشک منور و از روی صدق و حقین و معصومان کمالی است
بیت طهری که از آن خاتم الاعمال منکسر شود و بدو واجب است دعوی است
اتصال بریزد که اگر آورده دیده یعقوب در کار و از قرینه است و از اصول و
و لیست حیاه من الحزن شده بود که آن چار تن غنی است از نظر انجاء
الشیاه و از وجهه و اندام صبر است و کرمه به یکی از ابرار این را جلد بر کوف
غشاه و غار نظم است و نظم و طین از ازار یافته و طبق کلام سر است تمام
ای بر این بریف زبان که شده بود و غایت سر که با تو برون آورد و عرصه
بختیار می بود و ظهور و سف کعبان شهر را می و عزیز مصر جاندار می بستر کرده
خای بهجت فرای آن اسه با مکه آن نود الامات الحاکمه کوشش
مقیمان ملا اعلی و سکنای که غر غراسیده و دیر نضد بر سلطان العادین

کشمیر

این صفت است در قرآن عزیز تصرفات و کنایات و انشای رسته در این امر
و از آن جمله است ایمانت عند ربک و لک الحمد که هر حرکت و این که
نظام احوال نبی آدم مقصود بر وجهی است که هر طایفه را لابد است از نماندن که در
اوسب هدایت آن طایفه بوده برکتی از نقصان و شران در دین و دنیا حصول
باشند و مذکور است که چون آن شریف شرف نزول یافت حضرت با شکر حضرت امیر
المؤمنین فرمود که با عطا انت دیان هذه الاية و بلی یحییٰ المهدی و ن بعدی
یعنی تو که دین امت من بودی است و وجود تو هدایت خواهد یافت هر که را
استعداد هدایت در وی باشد و همچنین آیه مبارکه ان یحبب الالک ان یتوک
سنگی هر حرکت مدعا یعنی کن کند آدمیان که ایشان را بر سر داری و
صاحبی که گداشته اند خواهند و مطلوب نفس ایشان باشد چنان باشد
و این دنیا بگشت سبب است در آن که گمان فاسد و خیال کاسه است و بی وجود
امیر که سر داری خدا صمد الهی از بدگماطلاب بنده کان روزی سعاد و نعم صورت
نمیدد و اگر در کمال تقصیر از عبادت و بنده که معرفت و لوازم تکلیف بی وجود
شخص موصوف باوصاف معین انتظام یافت و مقتضای و تقصیر عقل در
امر کفایت نموی بخت نماند و ارسال سبب محتاج آیه نبوی خانه معتبه چنان
ترتیب یافتی و چون علت احتیاج نبی علت احتیاج بود و ثابت است چنانچه
قبل از این بیان گفت پس دام التکلیف از وجود سر داری و صاحب اختیار گزینی

و گزینی

و گزینی بنا شد و انحضرت صادق علیه السلام نقلت که اگر در زمانه آن کسی
یکی از ایشان میباشد البتة نصف سلطنت موصوف بوده و دیگری عبت باشد و این که
کاملاً چنانچه از امور بدیهه است که انتظام عالم و نظام ملام نبی آدم را ناچار است از این
و سر داری که بعضی و بعضی از علم و شکر و تبار و در صواب تصدی امور ایشان قیام
نماید و شکیان تفسیر است حکایت سلطنت و در آن که تعبیر از آن چنانست که چون
چند سال قبل از این زمانه از وجود پادشاه عادل و خیر صاحب اقتدار عالم بوده
از پادشاهی غیر اسمی رسم حرفی و نمایی یافت و مامور علیان بر هر چه در وجه و
خوابی و ضران در دین و دنیا بوده شعاع انشای ظلم و ظفر من امنیت و فرات
سدا و ترا سوخته خاکستران را با بدقت و لطیفان و حصیان دادند تا براه خنجر
کنج نشین و منزویان اند و کین بر طبق این حکیم المظهر و ادعا و بهد فضا بابت
اتصال یافته بغیاب لغت و حسن در امر و احاطه آن فضا بعلت اب ذات ملکی
صفیات این پادشاه هم جا عادل دریا دل سکین و از ظلم که از از انی کرمت من
سیا و دقتی طالع شده بر تو انکسرت جبهت و امنیت سایه بر جا و اگر گشت غنی
و فقر و ضعف و پیرا و جوان و دگر و دانات و صلح و صلح و مسو و صبیحان و کافر
و مسلمان و دشمن و یار و دوست و دشمن در کوه راه و راحت و فرحت نموده و از سر
بر دیگر و سر و داریت و صحرای و بیابان و غراب و دهمور و دور و نزدیک ازین حدیث
عدالت خسروانه و بیست پادشاه انباشت و داده بوده و ادعای باری تصور ظلم

زمان

و بی نبوده یکی از این معنی در دین است که کظم الهی توان شده و شرف
که آنش خلق در خلق است و بسوی سر خلق پادشاه و در توفیق طاعتش زنده دار
بر دستش زشت میاید بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
زنگش بر کندگی دور در با کوهان جانش کنی خلق نبی و دلی و دوزخ نه و زن
تقصیر که چون روشن گشت که اهل زمانه ترا نه دین دنیا احتیاج شده با نام و خلیفه
سیدالام و واقع بوده انتظام امور دین الهی بکلیف متوقف بود و دین است
باید دانست که شخص مذکور سبب چه که ریخت عمت و طهارت بوده عقلاً و نقلاً
از جوارحه و خطه و اقوال و افعال دی مبر باشد زیرا که اگر امام و مادی خلایقش
سایران سبب طاعت تواند بود سبب طاعت اقوال و افعال او در این صورت و رجحان و
الاعتاد و بر سر عین و غیرین و اقیان و عدول بی مرجعی بوده ترجیح بر رجحان
اید اگر گوی رجحان او بر اعتدای که بواسطه زیادتی علم و دانش و کثرت تقوی
و دور بوده احتیاج بعبادت لازم نباشد گوئیم که در رد و قبول صفیات و امور
آنکه مدام که نسبت خطا به یکی بیشتر از او باشد و مقصود عدم تحقیق است
مطلقاً و این معنی در غیر معصوم صورت نمیدد و در تفسیر آیه و اسئلو اهل الکتاب انکم
لا تعلمون از طریق حفاظ ابو نعیم که از اخبار اهل سنت است که فرموده که مراد از
اهل الکتاب سید گزینی خدا صمد باینکه بروی که از او داده الهی باین تعلیق یا تیر باشد
و زدنش بی تیر سیر مرقوم رقم علم و عرفان کرد و خطا هر است که ای حق دینی بود

صفت

صفت تواند یافت که و افعین و متد گزینی ارادت رب العالمین بر سبب گزینی
ممکن بوده سبب صافی ازین حقیقت صد بهینه باشد و نزد تحقیق ارباب تحقیق
و در تشریح لا یستعجلون و این دو مفسر گفته که تفسیر معصوم الهی از کلمات
بیانات قرآنی بدون طهارت ظاهر و باطن آنکه در ذات نفی و قیاد و در بی صورت
نمیدد و موی این است آنچه از حضرت صادق علیه السلام تفسیر آیه ان الله ما یؤکد ان
تؤد الامات الی اهلها منقول است خلاصه آنکه فرموده که مراد امانت مذکوره دین غیر
در تعریف آن سرور است که با اهل انما است که جرات از دین معصومین آن سرور دین
و دنیا است تعلیق یافته کسی از عیون حفظ آن و ادای آن بی قیوری و قیوری عاقل
این مرتبه مخصوص بر عمت و طهارت است و انصاف از حضرت مذکورده اند که فرموده قرنی
الکلی از آنکه از آن مذکورده و از قبل باین کلام فرموده که اطيعوا الله و اطيعوا الرسول
و اطيعوا امرکم همین که فعهه مکلفین شود که او لوالله که حق تعالی این نژاد و جود
الاعتاد و فرمایان بر داری مثل ذات ربوبیت و حضرت رسالت گرداننده مخالفت
ایشان عین مخالفت خدا و رسول است مراد از این جا حقیقت باشد که بعبادت الهی و طاعت
ذاتی از آن خطای قیام و زشتی و این عطیه سرافراز شده قول فعلی این طاعت اراده
و امر آنکه باشد الطاعت این طاعت خدا و مخالفت از آن طاعت است که قیام
بود و از طاعت الهی بود بلکه اهل سنت و اقیان و آنکه الوالله که حق تعالی عباد را
و الطاعت این مامور همه تفرق از طاعت محمد و پی و عبادت خدا و این است

با کسب عیسی سلام و جمعی از مشرقات اسمانی و دولات اسیات قرانی بجا آورده
دارا کس آن قاهر و مقهر بنده بگویند که حق تعالی بندگان را بنوعی که مأمور با طاعت
خود و اطاعت رسول گردانیده همان عنوان با طاعت پادشاه جا شرافت و جلال
گردانده و اینجاست که با وجود آن مظهر اسماء و صفات الهی ابوبکر را تقدیم داده و این
روی واجب لازم داشته لغوی با لفظ از اعتقاد پست فاسده و کفریات در کتاب ضعیف
مستخرج فروع از تحقیقات شریعت و ملت حضرت رسالت دار و مفسد ستر برین کتاب
آنست که اگر کسی علم بوجود سلطان روم و دانی توران داشته از دنیا رحلت نماید لازم
آید که از زمره اموات زمان جا بیست منظور گردد و در کتاب بصیرت پیر کفر است
صلی الله علیه و آله فرموده من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و چون فساد این سخن در غایت ظهور است پس معلوم شد که مراد از امام زمان امام معصوم
مقبول من جانشین است تا فواید معرفت از حضرت عدم معرفت وی حدیث
صحت بنویسد فصل چون دانسته شد که زمان از امام خلافت خواهد بود ثابت
شد که امام بیاید بصفت عصمت موصوف باشد باین معلوم و متیقن گشت که تعیین
امام امریست که در آن بر فرموده الهی بوده و یکی از ادیان مدعیانیت بر آنست
بصفت و محقق بر امامت است از امور باطنیه که غیر از ارباب اطنافیه است
و از این جهت لازم آنست که حق تعالی و علما کسی را که مراد از آن دانده و خلیفه و قائم مقام پیغمبر
و جوب طاعت او را و فواید آنست که بود او را معین بنده فرق اسلام را مانتا است افعال
و انشاء

و انشاء هر که در آن زمانه تا در این حکام زمانه از وجودات ربانی و خلقیه تحقیق نوری
خالی نبوده احکام الهی و آیات بقیات قران موافق اراده الهی جاری گشته پس
بجز مردود امور و بدیهه بنفسم حق تواند گفت و اگر تفسیر بر عکس بوده مجرور خواست طبیعت و
بیت بعضی از است بعضی کسی خلیفه و جانشین مصطفی تواند بود مفسد این است
اول آنکه چون بیعت شخصی شخصی معیده است و امامت می تواند بود و این امر محض
شخصی و در شخصی زنده چنانکه است درین امر شریک یکدیگر نمیدانند بران اگر نیند
بجز بیعت واحد مجید و جمعی از هر فردی یا با یکدیگر شخصی دیگر لازم آید که در یک
زمان و یک کشور جمع گشته بصفت امامت موصوف بجز مستلزم باشد که در دنیا غیر حق تعالی
بسیار در شریعت سید ابرار گردیده و فتنه زنی روی نماید و غرض از نصب امام
دفع فتنه و فساد و غوغاست نه اثبات آن دو میا آنکه چون جمیع اشخاص بر جم
مخالفت جایز از کلام بوده زمان از وجود معصوم خالی است بر این شرط که شخصی که از
جهت بیعت با امامت مقصود گشته اخلاص ذات و اشتیاق از جمل کلمات باشد حق تعالی
چون تواند بود که رضا یا است و سر داری چنین شخصی داده مومن و متیقن و علما
و صلی و غیرهم را مأمور با طاعت وی گردانند و اگر فی نفس الامر متعالی بآنست
راضی بود فی نفس الامر الهی باشد شخص مذکور چگونه معنی خلاف کرده و در حق
الاطاعت کرد و چون بر تقدیر عدم عصمت این معنی جمیع افراد بشری ممکن است
پس یکبار بیعت نمودن و از این جهت شخصی را امام گفتن خارج از متعالی عقل

و نقل است و مذکور است که شخصی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت جواد
گردان وقت در سخنش بود با شرف حضرت عسکری صلوات الله علیه رسید که اگر نشد
انتظام جهام خود شخصی با امامت نصب نمایند چه تصور دارد حضرت فرمود که لازم نیست
آن شخص از اهل صلاح باشد یا از اهل اهل بنویسند بود و گفت چنانچه که از اهل صلاح
باشد حضرت فرمود ممکن است که امامت اختیار نموده بکسان آنکه صلاح است
او را نصب نموده بپند سال عرفی کرد ممکن است حضرت فرمود که باینست که امامت
با شرفیت اختیار نمودن این است که شایسته اختیار این در باده معنی واقع
شود زیرا که اهل اختیار و فرض این است که چنانچه اهل باشد و از اهل خطای این قسم بود
اختیار بر عهده نیست مسئله اگر کسی را در من ضل من اتباع همراه بغیر بود
آنحضرت عیسی این جعفر منقول است که مراد باین شدت خطا است که نیست که با راه
باطل خود بدین فرموده خدا و رسول و امام مضموم بنده تعالی شخص را بیعت
یا غیر آن امام زمان و خلیفه رسول در انداخته و اگر کسی بیعت من حیث منی
و نادت صحیح امامت نماید یا به امرای بنی امیه و بنی عباس تمامی خلیفه رسول خدا باشد
و طریق انصاف تحقیق آنست که ابوبکر و عمر و اوزار مرتضی با بسند معاویه
و غیره و تمامی اهل کفر و بدعت و ضلالت که در جمیع وضع و لغتی و کفری و لغتی کمتر
از ایشان نبوده اند ایشان نیز امام زمان تواند بود لعن الله اولاد
ایشان و انشاء و اراجم و انکس و همچنین زیرا که افراد حکام اهل ضلالت
کودن

معی که در این کتاب است

که تحقیق ایشان با آن رسول روشن تر است از آفتاب در وسط است و آنکه اگر
بیعت با خلیفه بعضی امت فایده مند بوده خلاف خدا و رسول بطریق حقان صحت تواند
بود لازم آید که اهل انوین دعا و در یکبار هر دو خلیفه باشند زیرا که سعد و قاسم از آن
این دین و حسان این ثابت و عبد الرحمن عوف و دیگر مردم ترک بیعت آنحضرت نموده با
معاویه بیعت کردند و بنا بر قاعده مذکور اهل خط فایده که هر کدام از تعیین مذکور بن
صحیح بوده الهیات هر دو واجب شده و این صورت صحیحی مخالف طاعت مطهر است
آنکه صحیح را اختیار خلاف عثمان نموده و در شأنی الهی زیاده از وقت بیعت خلافت
اتفاق بر قتل وی نمودند یا به اختیار این هر دو صحیح بود عثمان مذکور هم واجب الهیات
و هم واجب العقل باشد ششم چون حق سبحانه و تعالی در کتاب کریم تعیین نموده
که هر طریقه و اهل یعنی یک در نظر عقلا سهل ترین کتبایه یا گمان برند که ذکر آن قبیح
ایست نموده چندان فایده مترتب نیست با آنکه متمم شد سختی دین و شرف باشد
حاصل آنکه بگویند حق ایست می آدم تواند بود جزوی و کلی دینی و دنیوی و دنیوی و دنیوی
قران عزیز مذکور است زیرا که کلام ربانی فرستاده مجبور به هر نفسی و غیره است تا هر کس علاوه
معرفت و دانستنی از انوین باشد و اگر امامت با بیعت است و بیعت شخصی شخصی
بوده داخل طریقه باس قرانی باشد از کتاب آن استخراج در دین بوده ترک این امر از
این جهت مستوجب خطاب و عقاب الهی بوده و زمره اهل بدعت و ضلالت است و انشاء
هفتصد و سی و یک که ایضا احکام حکم دیکم و انتمت علیکم یعنی و چون

و چون اهرامات از تمهات شریفتری است بر وجهی که احاطه بجمع در آن نموده مقدم بر خلق
و دفن و کفن نموده و تشییع آن بنا بر نوعی است که در آن تعیین آن نموده و تشییع آن
تشیع نموده و به دارا از محکومت و تمهات دین نموده و معنی در امور دینیه باشد
احاطه بر سر که تشییع نموده و به دارا از محکومت و تمهات دین نموده و معنی در امور دینیه باشد
خلفه تمام نماید و از آن قرات و کوره بسین گشت که از امام منصور عیال خال
نموده و از آن نیز که منصور بن جاسطه قاتی است و جاسطه عیال بود و در کتاب
احتجاج بعد از ذکر حضرت شاهر علیهم السلام چنان آمده نموده که واللّٰه یقلّ علیّات
العزیزة با عاصم بن ذکوان علیهم السلام من بعد الایمان و ان الاحلال بها کفر و یجوز
من الایمان متعلق بقوله قال علی علیه السلام لا یجوز الا باجماع الشیعة
الامامیه علی خلافه انما لا یجوزون فیه و اجماعهم حجة لا یجوز الا باجماع الشیعة فایستد
چون اگر است از جاده اعلی عت اهل بیت است و خوف خدا که هر کس عداوت کند در
الحکم شریعت مطهره اعتدای بر آراء فاسده نموده و بقضای آن عمل نموده از آن بدهد
و اطلاق عیال را این را منتهی بر کتاب فاسده عیال شده و دیگران است با کلاه هدایت
احدیت تواند بود و دیگران سبب مرده است و نبوت تواند شد با ظهور آن اصول
کثیری از بعد که خدا نموده و حال و وضع کردید و بعد از آن جمله است دیگران از خدا بزرگوار
کسی تعالی نزد ایشان جسمی از اجسام است و بعضی از بعد که آن فاعل بود و پسند و او نیز است
بینه و ذکر او فاعل است بر این وجه نموده اند که از سر تا سر فاعل و خوف و استیلا بر این
گفته

و چون اهرامات از تمهات شریفتری است بر وجهی که احاطه بجمع در آن نموده مقدم بر خلق
و دفن و کفن نموده و تشییع آن بنا بر نوعی است که در آن تعیین آن نموده و تشییع آن
تشیع نموده و به دارا از محکومت و تمهات دین نموده و معنی در امور دینیه باشد
احاطه بر سر که تشییع نموده و به دارا از محکومت و تمهات دین نموده و معنی در امور دینیه باشد
خلفه تمام نماید و از آن قرات و کوره بسین گشت که از امام منصور عیال خال
نموده و از آن نیز که منصور بن جاسطه قاتی است و جاسطه عیال بود و در کتاب
احتجاج بعد از ذکر حضرت شاهر علیهم السلام چنان آمده نموده که واللّٰه یقلّ علیّات
العزیزة با عاصم بن ذکوان علیهم السلام من بعد الایمان و ان الاحلال بها کفر و یجوز
من الایمان متعلق بقوله قال علی علیه السلام لا یجوز الا باجماع الشیعة
الامامیه علی خلافه انما لا یجوزون فیه و اجماعهم حجة لا یجوز الا باجماع الشیعة فایستد
چون اگر است از جاده اعلی عت اهل بیت است و خوف خدا که هر کس عداوت کند در
الحکم شریعت مطهره اعتدای بر آراء فاسده نموده و بقضای آن عمل نموده از آن بدهد
و اطلاق عیال را این را منتهی بر کتاب فاسده عیال شده و دیگران است با کلاه هدایت
احدیت تواند بود و دیگران سبب مرده است و نبوت تواند شد با ظهور آن اصول
کثیری از بعد که خدا نموده و حال و وضع کردید و بعد از آن جمله است دیگران از خدا بزرگوار
کسی تعالی نزد ایشان جسمی از اجسام است و بعضی از بعد که آن فاعل بود و پسند و او نیز است
بینه و ذکر او فاعل است بر این وجه نموده اند که از سر تا سر فاعل و خوف و استیلا بر این
گفته

و بت پرستی مرده باشد و در روایت دیگر است که حکم کسی را در گذرد و دین اسلام برگزیده و اتفاق
مرده باشد و حاصل هر دو یکی است و از این حالات ایشان که دلالت بر طریق جایت
چنانچه است که اکثر احکام شریعت که ایشان استغفر در آن بوده کسی از علمای شیعه آن
قابل نشده و تمامی بر روش بی دینان و بیگانگان از ملت مطهره بوده و خدای تعالی
ایشان نزدیک است که از کثیبت پرستان نیز خارج بوده و موافق حق را عمل ساخته
باشند و در این معنی گفته است مقصود در کلام صادق نه زنا را را رسوا کن و از این
باب است فتوی ابو حنیفه در این که چون شخصی زنا نمود و از آن فاعل حاصل و فاعل متولد
شود و شخص زانی جایز است که آن دختر را عقد نموده و کسی که فاعل را آورد و از آن فاعل است که
گفته هرگاه شخصی است بجهت خود را بمثل حرقه و غیر آن مجیده بدارد یا دختر خود را نکند
و ملاقات نماید متقی حد شرع نیست و مثل این است اگر از ابو حنیفه فاعل است که چون کسی
در مشرق و مغرب شخصی مغربی را عقد نماید و از این عقد حاکم او را مجبور نموده بچاه
سال برین متوال گذرد بعد از آن عاقبت کور را بر سر کسی که دختر معقوده ایما باشد
گذارد و در آن شهر از آن دختر او را دو اول و دو اول دهم رسیده باشند تا بی آن
شخص عاقبت از حدت نسب محقق شده از او میراث برسد و او را هم حقوق نسبی باشد
درست است حکایت گویند که شخصی در غلبه ای از اسلام فاعل حاضر واقع شده بود که
مذهب ابو حنیفه داشت حاکم مذکور سوال نمود که گمانی بر دهم اختصاص موافق با آن
ابو حنیفه چه وی بیان نماید شخصی مذکور اولاد بیست نمود و در منزل منصرف داخل شده

و بت پرستی مرده باشد و در روایت دیگر است که حکم کسی را در گذرد و دین اسلام برگزیده و اتفاق
مرده باشد و حاصل هر دو یکی است و از این حالات ایشان که دلالت بر طریق جایت
چنانچه است که اکثر احکام شریعت که ایشان استغفر در آن بوده کسی از علمای شیعه آن
قابل نشده و تمامی بر روش بی دینان و بیگانگان از ملت مطهره بوده و خدای تعالی
ایشان نزدیک است که از کثیبت پرستان نیز خارج بوده و موافق حق را عمل ساخته
باشند و در این معنی گفته است مقصود در کلام صادق نه زنا را را رسوا کن و از این
باب است فتوی ابو حنیفه در این که چون شخصی زنا نمود و از آن فاعل حاصل و فاعل متولد
شود و شخص زانی جایز است که آن دختر را عقد نموده و کسی که فاعل را آورد و از آن فاعل است که
گفته هرگاه شخصی است بجهت خود را بمثل حرقه و غیر آن مجیده بدارد یا دختر خود را نکند
و ملاقات نماید متقی حد شرع نیست و مثل این است اگر از ابو حنیفه فاعل است که چون کسی
در مشرق و مغرب شخصی مغربی را عقد نماید و از این عقد حاکم او را مجبور نموده بچاه
سال برین متوال گذرد بعد از آن عاقبت کور را بر سر کسی که دختر معقوده ایما باشد
گذارد و در آن شهر از آن دختر او را دو اول و دو اول دهم رسیده باشند تا بی آن
شخص عاقبت از حدت نسب محقق شده از او میراث برسد و او را هم حقوق نسبی باشد
درست است حکایت گویند که شخصی در غلبه ای از اسلام فاعل حاضر واقع شده بود که
مذهب ابو حنیفه داشت حاکم مذکور سوال نمود که گمانی بر دهم اختصاص موافق با آن
ابو حنیفه چه وی بیان نماید شخصی مذکور اولاد بیست نمود و در منزل منصرف داخل شده

X

پوست که بر سر تخت و دیگر اهرام بیدارت قاری ای اماند کف خدا بزرگ است
و از خزان بر سر آمدن که بیا روی در بر کعبه است گفته نموده بر کعبه است شکسته
سمیه و در رکوع و سجود طاعت نموده این عتران رکعت نماز را اماند نمود
و بعضی سلام که قرقر خروج از نماز طاعت از وی صادر شد و چون حاکم مذکور این معنی
شاید نموده اند به معنی کشتن شمشیر و شمشیر شد و حکایت این طاعت پیش ازین
و ذکر اندکی از آن در این مختصر رسیده است این معنی علی بن ابراهیم و کعبه طاعت
الحادی بن الهادی و حاکم بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن ابراهیم
و آن مختصر است بر این وجه متعدد و معنی اول در میان آن فرقی با جری است با طهر
این مختصر است لا غیر حاصل کلام در این فصل معنی نظام است نظام آنست که چون آنجا
جای خدیجه علی افضل الصلوات و اهل بیت باقی بماند تا یک کشت و سرخ تاب
تسلیم است احکام الهی نفس تعلقات حریه در آن شکسته است که یکی از آنست
اصطلاحی در این عالم بر دارنایه در این حالت ساکت است که حکایت این مختصر است
و اراده نبویه باین معنی تلقی یافت که عاقل محققان را بعد از طریق مستقیم فزونی برادر
درگاه درین تعلیم داده با طاعت شده و ولایت و در درگاه هر آن حضرت مبرک گرداند
و باین مختصر باشد که در کتب کلمات التوحید و غیر اینهاست و ساد است موافق اشاره
و باین کلام است نظام است که کتب که ای تامل و حکم التقلید که ای تامل و حکم
اهل بیت است که معانی اهل بیت و اهل بیت و بعضی است که کتب که ای تامل و حکم

خط طهری

خط علی الحوض و چون مراد از اهل بیت حضرت امیر المؤمنین و باقی حضرات اهل بیت
بنا بر این اقتضای بر این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
تفسیر مختصر است باقی است نموده معنی است این است که این مختصر است که این مختصر است
خدا و در این معنی اهل بیت است که اگر است من هفت کتب باقی در این مختصر است که این مختصر است
طاعت نموده در این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
و آن کلام از سبب الامام خط بیخ است این است از حضرت و این مختصر است که این مختصر است
تا آخر این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
تفسیر مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
از این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
پس طاعت که جمیع و سفر و واجب بود که طاعت این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
موجب طاعت خدا و رسول و سبب است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
کتاب و نظام است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
چون که طاعت مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
کتاب و این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
داری ای مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
بردن و این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
و کتب را در این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است

و این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
تفسیر مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
عشرت دنیا بر این مراد از اهل بیت یا امریت اصطلاحی یا تخصیص معنی لغوی است
بعضی افراد و احتمال اول اولی نموده و مؤید مقام است که این مختصر است که این مختصر است
یک از انواع مظهر است نقل نموده اند که چون این امر در عصمت و طهارت اهل بیت
رسالت نزول یافته این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
و طهر و طهارت اهل بیت است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
رسالت فرمود خدا و اهل بیت این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
ظواهر و باطن و صورت و معنی از این در در این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
داوئی در عیادت خوئی و سلوک مراد است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
و عقلاً در این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
از آن پاک و کینه گردان است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
گفتند رسول الله صلی الله علیه و آله این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
در زمره اهل بیت است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
بر فواید کثیره او که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
زمان یکی از حضرت است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است
از دو جهت است اول آنکه چون این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است که این مختصر است

عشرت

خواهیم جست الا اعتقاد و العمل و خواه من حيث الاعتقاد و در شرح و در بیان این معنی
 در کتاب خود نقل نموده که جمیع فرق اسلامی از این سخن جدا شده و در این استحقاق و در فرق
 جعفری مستند که این سخنان داخل نیست شوند و در این باره نظر بفرمایید و حق با خداست
اسم الله اعلم لا تعقلوا من جهة الله استلال نموده و با هر فاضل مذکور
 چون تتبع روایات متفق را از طریق اهل بیت علیهم السلام و از علمای نمونه پس از این
 در عدم و عدم دخول عصاة فرقه ناجیه استحقاق نموده و الا تصریحات و اقرار روایات
 معتبره در باب عدم دخول فرقه ناجیه بسیار است و از آن جمله روایاتی است که در کتاب
 منی تحف از حضرت جعفر صادق علیه السلام نقل شده که شخصی در مجلس آن حضرت نشین
 بر بعضی از شیعیان میگفت ای لایمونی من اهلنا من ربکم الذی فی الجوهرة حضرت جعفر
 وی فرمود که لا تشفع علی اولیاء الله تعالی ان ولینا لم یکن ذی بالیخی یا من
 الله العذاب فیستلیم الله فی علیه السلام منی تحف و در کتاب منی تحف و در کتاب
 بعد از این در خانه آن عاقله فی ساله استلاده فی ولده ما را عاقله فی ولده
 استلاده فی اهلها ما را عاقله فی اهلها استلاده عاقله فی ولده ما را عاقله فی
 بواب الدار من الله علیه خروج فله حق فی الله عین یلقاه و هو عند راس
 خدا و جبهه الطیفه حاصل می شود روایتی است که از امام حسن حضرت صادق علیه السلام
 در خدمت آن حضرت میگفت که فی بینکم بعضی از اصحاب کما ان کیره فمنا من حضرت صادق
 بعد از شنیدن این سخن طعنت شده فرمود که تشیع بر دوستان خدا مملکت است

چون حضرت فاطمه آن ولایت ترکب کنایه شود که بپادشاهان کنایه استیغاث است
 پس حق سبحی زود تعالی او را بستاند که در این باره و این معنی که ان جعفری آن کنایه
 از او پاک سازد و پیوسته را و از این جهت گفته اند که او را در بدین حالت و بدین
 بقصد می کشانند و اگر در آن او را محافل و در وقت بستاند که او را در فرزند آن و اگر در آن
 نیز محافل کشد و بر آن و اهل خانه بستاند که او را از آن رکنند و اگر از رکنند و بدین
 دنیا او را محافل و در وقت مردن جان دادن بر وی می کشند و بدین جهت
 چون ملاقات پروردگاری شود یعنی در محافل شتر حاضر گردد حق تعالی از او را حق
 خوشنود باشد و مستوجب غل باشد که در این موردی در کتاب منی تحف از حضرت
 با علیه السلام نقل نموده که در در حالات شفق بر امام علیه السلام می فرمود که چون حضرت
 در محافل شتر حاضر نماید که بعضی از شیعیان اهل بیت را از جانب پیغمبر می کشند
 راه دوزخ اشاره نمایند این معنی موجب کمال غم می شود که در این باره و در آن
 کرد که بدین شیوه سبب در این حالت حق سبحی در آن فرشته که است آن حضرت
 فرستاده سبب می کشد که بعضی از شیعیان اهل بیت را از جانب پیغمبر می کشند که در
 شیعیان امیر المؤمنین از ورود و حق سبحی و اگر در آن ایستاد و باطل و فتنه
 سبب می کشد که بعضی از شیعیان اهل بیت را از جانب پیغمبر می کشند که در
 که تحقیق در این باره که بعضی از شیعیان اهل بیت را از جانب پیغمبر می کشند که در
 محافل سبب می کشد که بعضی از شیعیان اهل بیت را از جانب پیغمبر می کشند که در

روایت کرده اند و بعد از آن حضرت فرمود که در آن روز بعضی از شیعیان
 شیعیان را که دوست داشته باشند ما را از دشمنان ما بتر کرده باشند و با
 دشمنان ما در محافل حاضر گردند و پس باشد و همراه ما بر سر حق باشد و مثل این است
 نیز از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در جواب یکی از اصحاب و دشمنان اهل بیت
 فرموده در حالتیکه از محافل و زبان درازی در ده شیعیان حاضران است و شتر جعفر
 می نموده و حاصل جواب آن حضرت در این مقام این است که فرمود که در این مقام که از بعضی
 نقل نموده یکی از اصحاب و از او پرسید که از این اصحاب و از حضرت صادق علیه السلام و از حضرت
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و از حضرت رسول آفران و از حضرت جعفر بن ابی طالب
 جمیع این بندگان و عظمی فضل و معنوی آنکه فرمود و پیغمبر رستی که امام گردانیدم و در آن روز
 جمیع پیغمبران تا وقتی که تو علی و بشیر شما حاضر کرد یعنی ما را که است داخل نشوند احدی از شما
 داخل گردد و بعد از آن یکی از شیعیان شاکه که کیره کرده باشد او را بستاند که امام در
 مالی او یا در ترسیدن از راهی و محافل و محافل تا نماند برود و در این روز
 از او و دشمنان شما و این حدیث نیز یعنی دارد که امور دنیوی که جانشین عسری واقع
 شود از محافل و پیغمبران و کفار و یبایان و بی غیر و طایفه فرزانان بی قدرت را در آن
 آن و طایفه را آن که صورت حق تعالی داشته باشند و در انواع مختلف ادیان است
 بلیات نمی کشد که آن اشیاء عسری است و در این روایت که حضرت جعفر
 آن معنویان شده فرمود که اگر کون ذلک جزا لما کان منه خلق خدا را که در آن

و قال في ذكر افتراء كذا تكرار آن در متون او را که مستحق تخریج بوده لایحه تخریج
 کثیر را بیان نموده و در رساله در ردیه ایضا ذکر است که عبد الله بن حضرت سید القاسم
 صلوات الله علیه سئال نمود که چنین کسی که احق است با تو ان است که چون ولایت حضرت علی
 الرضی را بر بنی عباس اسلام عرض نمودند و بی انجو تا بی خودی کسی نه و قال و او را بود
 سخره چنانچه در روز دهم ماهی توبه و استغفار را بگفتار داشت تا تو را و مقول کشته از ان
 طاعت نبوت یافت و چون آنحضرت تصدیق این حکایت نمود عبد الله را بر سر ایل و حضرت
 چشم او را بصفا بست بعد از آنکه بشود آن اشرف تر خود و عبد الله خود را در کار در کار
 عظیم سلام مراجع ملاحظه نمود و چون عبد الله را دستخط عظیمی نمود و تشریف داد که ای
 آنحضرت کشت و هنوز بر صفت طلبت ایل باقی بود حضرت خطاب بکتاب در مانده خود
 ریضا الحوت چون نوبت یک کنگران کلر خود ماهی عظیم جسم سر از در بر آورد و گفت
 ای سید که این رسول است و در حق حضرت از حقیقت خلقت دی سوال نموده و جواب
 گفت من آن ماهی که هر اسیر تو بود پس ایل من چنانچه در روز و سکنی و است سبب
 آن بود که ولایت حضرت علی الرضی را بگفتار نموده و عبد الله مذکور هم مذکور است
 خود معاشرت نمود و با وجود این قسم از اخبار و وجوه تعضیل و رعایت توضیح است و در کتاب
 این طوطی می شناسی مذکور است از سببی که از اکابر اهل سنت است و در این حضرت است
 نقل نموده که فرمود من ادا آن بنظر ای آدم فی صلوة و فی فوج فی تقوی و فی الایمان
 فی حله و فی المومن فی هیئته و فی عیسی فی عیاده و فی نسطر ای علی بن ابی طالب فی
 کرم

بر که خواهد که نظر کند با دم صفی علیه السلام در علم او یعنی در وصفی که از وی آمده است
 و ان بعد از آنکه از علم او دست پس باید که نظر کند علی بن ابی طالب و در ادبی است که
 چون از کلمات ادم علیه السلام که در کتب آمده از این حضرت رجایان یافته که یکی از
 ان امیرش از سرده و اگر کسی خواهد که کفایت حقیقت حق تعالی را بداند و در جمیع
 امر او متوجه شود که مثل ادم علیه السلام است رجوع نماید و قاضی علی بن ابی طالب و در این
 در یکی از قصاید خود می دارد شعر اگر چه است بصورت تو را بدادم و ولی کار کرد
 با تو لایف با بی و صفی علیه السلام است که اگر حقیقت تقوی را فوج می خواهد که
 بداند این معنی که در علم ادم گفته شد نظر تقوی علی بن ابی طالب نماید یعنی تری
 صفات کامل فوج که ان از زمره ائمه است تقوی است که تقوی علی بن ابی طالب
 طاعت ایل آن است نویری و جمیع علم ابراهیم و سبب بوس و جدت علی بن ابی
 قبل است که هر کدام از صفات مذکوره که یکی از ائمه است اقصای صفات حضرت علیه
 المومنین صلوات الله علیه جامع جمیع صفات مذکوره است و مضمون روایت مذکوره
 بالعصی و ایضا سند در کتاب خود من از حضرت پیغمبر این وجه را یافته که علی بن ابی طالب
 بنظر ای اسرافیل فی هیئته و فی عیسی فی عیاده و فی نسطر ای علی بن ابی طالب و در این
 هیئته و فی فوج و دعوی و فی ایل و فی جمیع صفات و فی صلوة و فی الایمان و فی حله
 و فی المومن و فی هیئته و فی عیسی فی عیاده و فی نسطر ای علی بن ابی طالب و در این
 هیئته و فی فوج و دعوی و فی ایل و فی جمیع صفات و فی صلوة و فی الایمان و فی حله
 و فی المومن و فی هیئته و فی عیسی فی عیاده و فی نسطر ای علی بن ابی طالب و در این

جمیع امور محکم بشیر است و در جمیع امور که در حق بنی و در حق صفات هر یک از ائمه بوده و
 صفات حاصل از حضرت علی از اخبار و دعای آن نبی باشد و در این تقدیر باید آنحضرت را
 حیثیت جامعیت افضل از خود محسوب نمود باشد و از این جهت که عقیده اهل کتب است که
 کالات ائمه از ائمه اند و ائمه با خود است و اما ائمه در ان مرتبه تمام الا و بیانی که
 رجوع میکنند و چون ولایت باطنی نبوت هر یک است چنانچه نبوت ظاهر ولایت است از این
 جهات و میان زمینی و دلی و کالات دایمه و صفات بشیر نموده و حاضرین و دعای الولا
 و باقی ائمه است و این است و حدیث شهور جاری بر زبان دوست و دشمنی که در هر حدیث
 حضرت راست فرموده که لضیقه علی بن ابی طالب و حیدر بن عباده انقضی ان نری
 حیث العرم سال جمیع ائمه و ائمه است و این روایت در طوطی فی صفی علیه السلام
 لضیقه علی بن ابی طالب و حیدر بن عباده امی ای قوم ائمه در غایت ظهور است که فواید
 رتبه برای عبارت و تصریح همان ظرفیت و احوال و در آنحضرت بر اهل اقصای متوجه
 تا روز قیامت و امری است که در میزان امتحان پیش از اشیاء هم تمام می تواند شد
 و طوطی فی صفی علیه السلام روایت با بصری ادم و ان بنظر ای راقع نموده و حال
 اعتراض است و در این کتاب به حدیث مذکور لازم آید که این طایفه افضل از ائمه باشد
 و در کتاب و در کتاب فی صفی علیه السلام و فی صفی علیه السلام و فی صفی علیه السلام
 قبل ظهور و احوال علی ان ائمه افضل من الا و ائمه حاصل کلام این سخن چنانچه
 بوی است که در حق حضرت امیر المومنین اگر کسی از ائمه و فضیلت خود را بر ان می تواند
 باشد

باشد و اختصاص بغیبت و کربان و کربان بر نهشته باشد چنانچه در علم شما دی ادم
 علیه السلام بوده و در تقوی و دعای و سبب علم و در این که خصوص پیغمبران و دیگر
 شمر یکیشان باشد و چنانچه نسبت به پیغمبری چنانچه لازم آید که افضل جمیع ائمه باشد
 و بعد از ان بگوید که این خلاف است پیش از انکه خلاف ظاهر شود و اعراض
 معاندان که در این باب و خارج از دایره اول است زیرا که بعد از انکه در طرقی در روشنی
 ردای نقیض عبارتی محذوفه مصلحت حضرت بنی نقل شده و به کمره در دوازده مرتبه است
 و تبعاً در مدلول آن نمودن محاربه بنی پس کردن و اظهار بر نمودن است و در این یک
 که خلاف است و قاعده و نمیه کسان معنی است که از انقی و اثبات چنانچه از ابصار
 بر وجهی که خبر آید دست بر این اجماع است و از نمیه که ادم اجماع در کلام و ان کربان
 از معقود شده و خلاف قول دی از زمان قدیم الی الان و جمعی فرقه تابعیه است و طوطی
 از جمله نمره و نمیه است که نفس رجوع و روایت و تواتر ثابت نموده اند و ان حدیث
 از فضیلت شاد و ولایت است از جمیع مخرجات الارب و ان اول ان کربان کربان ان ان
 نام نموده و از انچه ذکر نمیه اما حدیث الایضا در علم عن طریق اهل بیت و
 استبعاد هم عن مدلول الروایة و المدلیة و هو علی العوایة و محض الظاهر
 و ان ان جمله کتاب صحیح الا و در شیخ الا و بنی جعفر الطوسی قدس سره و غیره از
 طریق اهل خلاف نقل نموده که در سنده المراجع خود حضرت را است و در خط بر وزن
 و ان که کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است
 کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است
 کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است و ان کربان و نمیه است

خبر از حضرت سید القاسم
 که در این کتاب به حدیث مذکور لازم آید که این طایفه افضل از ائمه باشد
 و در کتاب و در کتاب فی صفی علیه السلام و فی صفی علیه السلام و فی صفی علیه السلام
 قبل ظهور و احوال علی ان ائمه افضل من الا و ائمه حاصل کلام این سخن چنانچه
 بوی است که در حق حضرت امیر المومنین اگر کسی از ائمه و فضیلت خود را بر ان می تواند
 باشد

در حق بود که از اهل عصیان و الا واری که بعضی کربشیرستان کو سفینه بعضی برادرش
و بعضی بی شیر و بعضی متوسط بین الامورین از آن اسناد یافتند و چون حضرت مجتهد
از حضرت طویل تحقیق آن سؤال نمود در جواب فرمود که من قطعه از اطفا شعل
ایرانیان را در این دخت غرق نموده و چون قتی که کشف می شده عجب
عجوبات و درمات و مناظره الطباع و اضداد وجودی و دلی از آن کلمه اقسام غیر
بود و هر طریقی استخاره در آن کلمه فرط شعل آن دو دو مان موط انما حضرت حقیل
گفته و در اول مقام مامول یافت و در این صورت با مری که نسبت بان بر حلقه و لا
ظهور تمام داشت مامور شد و از آن کلمه تو لیت آن افعی مبارک و ظریف و مقدس شعل و کلام
اطفا شعل آن حضرت بوی مروج گردیده و عقیق آن مقام اعجازی از نظام است و صاحب
عقل و کلامت می باید و می داند که مستخرج این سزات علی و در مرتبه فضل با سالی
خواهد بود الا استثنای بدلیل چون حضرت جامع جمیع حالات و دهات شایان ^{بفهم}
بوده و صفی که مستخرج قی توانه بود از داده احاطه حضرت جامع نسبت الامور
در بعضی از سوانح و خلاصه که هر یک از این قطع نظر از کلمات تعانی که ذکر یافت
مان استغفار استعلاء فانه آنحضرت سزیش آن مورد و روا شده چنانکه
ذکر میشود استغفار نسبت کثرت با بغیرت و با کثرت نعمتات غریب را بگویند که
نموده بگویند یا بوبت یا بوضع آنحضرت ساخته حضرت ایرامین نزد حکماء آن
جهان عنوان مرموز کرده و چنانکه می نماید که الحی الله و تسبیح و تسبیحی که در

از مؤمنین حضرت امیر المؤمنین است یعنی کبریا علی و مکرر است و از این قبیل است
انما لکم الله که بعد از کجوریت است و چون امیر المؤمنین و سوله و اول الامر است
و چون امیر المؤمنین و سوله و التوابع و ان الله هو مولی و اول الامر و اول
المؤمنین و در اکثر این کتب خلاف مذکور است که مراد از امیر المؤمنین ان امیر و اول
صدق و یقین است و چون شهادت الله لا اله الا الله و اول الامر و اول العلم
و مراد از الراجع و العزیز و العلیین حضرت امیر المؤمنین است و یحیی و الدی و اول الامر
و صدق که کجور اولی است به برنج و کجور نیست به یقین است و مثل آنکه در کتب
کمعصر حضرت رسالت است و در محل دیگر است که برتر است بر یقین و اول الامر
برتر است از امیر المؤمنین و در بعضی دیگر عیسی است و اول الامر
شهور است که مراد از حضرت است و دیگر مراد از حضرت و فرموده خدا جل و اول الامر
که حضرت فرموده که معصوم حضرت رسالت است و بعد از آن فرموده و استحقاق
الذی ان الله و اکثری از حضرت و عقیده این است که هر قدر از نزد آن امر بالاعت
آن و اول الامر است بر سبب و چون کبریا علی و غیر وی نیز ذکر باشد و در بعضی کتب
و مشهور است و در بعضی کتب حضرت امیر المؤمنین و اول الامر و اول الامر
و در بعضی کتب این جهت است که کتب از امیر المؤمنین و اول الامر و اول الامر
معلوم نیست که چون آن حضرت متولد شد در همان ساعت کتب متولد از زمان
تا آن میسر می شد که حد و کتب است تا می راب و در بعضی کتب از آن میسر

[illegible]

مطهر است که در پیشگاهش طهارت و آتش بسیار جلوسه و در آتش شد و آتش است بخیر
انحضرت فرمود که گشت بنی که خلیل الصراط است گشت آن حضرت میسجد و شصت که
بر زکرت آید تا بیاید بود مرسوم بهین نامی را گشت و حضرت خلیل فرمود که در باب اولی کیف
یحیی المولی و آن حضرت میفرماید که کشف العظام از دودت یقینا و اما با نهایت
باکلام است اما در امور کثیر است و آنرا از جمله چنانچه خط موسی در طوبی است از فرعون و در حسن کواکب
از طوفان نمود خط آن حضرت در کوه باره از از راه ماند که بقدر است که ای آنحضرت از آن
از راه ما را از راه دیده در حسن کواکب چون در جلوسه طیفان نمود در وجهی که کثرت فرمود که در
حضرت راستی میفرموده و در آن وجه منتهی عظیم الخط را خلیل صراط میفرماید و در بزرگ کواکب
و شصت و طهر مبارک که در دست داشت و در میان و جلوسه را در فرمود در ساعت
انقراج و اضطراب و دعا و از راه اعتدالی فروشت بنوعی که با میان که در آن وجهی
داشتند تا می ظاهر شده بر آن حضرت سوره نموده و در بعضی سوره را بر گشت تحقیق
چنان مسطور است که حضرت موسی در افتاد دریا و در سوره های عاجلی را بخیر در وجه غربی
تا در بحر افتاده شکافته گردید و مرتبه سیوم دست دریا قوای معجزه خلیل صراطی میفرماید
افتاد آن شده متفرق گردید و میگوید که اگر در کلام صدق افتاد آنحضرت در این
اما صاحب الطوفان الاولی و اما صاحب الطوفان الثانی اشاره میفرماید که
و دعای حضرت موسی طایفه را حیا میفرماید و آنحضرت بختی است که در حسن کواکب از راه
متعدده شکفته اموات را در این حیات کرامت فرمود و بهی که در دست معجزه فرمود



بنمایند که آنحضرت میفرموده که نام این بیت که حق سبحانہ و تعالیٰ اختصاص داده ما را حجت
و حکمت و نبوت و عصمت و ختم رسالت و ما ثم رایت حق و اعلام دین و وسادات مومنین
و انتم سون السبع حق و کفر و ان علم ان حضرت ستم و غیرین اگر کسی این کلام کو که کتاب
و معنی باشد و نقل این روایت است بگویم که کتاب مذکور روایت شهاب بن طارق از
حضرت امام الزین العابدین ذکر کرده اند و او صاحب نام میفرموده که امام کمال آیه و حق را
انست و حق تمام او را اختیار نموده و برابر او را طمع داده و در حق او حاجت خواست
و تقدیم او بر ضلالت نموده و او را مغرور کرد و ای گردانیده و حاجت رهاست زیرا سر او را بر آستان دین
پای حواله نموده پس اگر برود تقدیم نماید که فرموده و وی آنچه اراده آید بان تلقی فرماید
بجای آورد و آنچه در حق نیست الهی باشد اراده امام چنانچه تصدیق شود و فرموده که از ایشان
امام است که بر او دین وی نیستند و شد و گفت جمله و یکصد و شصت و یک سال و از عبادت
امام است که بجز وی عبادی از نور از زمین تا آسمان نصیب نمائند که اعلیٰ خدا و در دنیا
نقل است امام شده آن نایب و از خواص امام است آنکه مطهر رخسار باشد و باطنی
از پرده و آتش و ای بودن باشد و تصرفی در امور که از حق است با امر الهی و حق
کرد و آنچه با مشرق و مغرب و وجود پذیرد در آنست و دینش بدین بوده و در حق باشد
چیزی در عوالم و صفیات و طوایف آسمان و زمین بروی پوشیده باشد و دنیا و آخرت
مرفان دانند که امام معراج عبادت در دوان یعنی کسی که در مصایب و بلاها پناه مردم
بوده چاره کارایشان نماید و حکم و آخر و حق کشفه در میان مردم و مطهر از عیب
دوم از

دوم از محبوبه و جسد زمانه و جسد خدا در زمین و آسمان و طبیب خلق و برادر شیخ
و همان سائر کسرت و لغت معنی و نقل سراسر در کلام بی نظیر در مقام آفتاب باشد
و جبر بر آید و بعد از حق و در حق و سراسر در کلام و این بیگانه و این
در دین باشد و بعد از آن میفرماید که امام سرایت عقل در او بزرگان و علم سر کرد
و ضعیف عاجز را و دشوار بریده زبان و خطیبان و لغت عاجز را و معنی را
کامیابی که این اوصاف در عبادت الهی است نبوی صورت یافت و یکی از انصاف و انصاف
هیئات هیئات حادثات الالباب و العقول و ما هت الا امام فیا اقول تعاضل
الغناء و تعاضل العلماء و کللت الشجر و بکلت النشجر و کللت الغطاء عن وصفه
ترجمه عبارت اینست که دشمنان او را در میان است فصاحت و عقلها و سر کردان است و هم
و بزرگوار بود که در این امر صغیر یعنی بزرگواران در فهمیدن اکثر دنیا عاقلان و بزرگوار
که در این مقام حاجان کمال اراده نموده در فهمیدن اسرار امامت شریف الهی و در
فان دانند و میفرماید که علم در دست این امر عظیم ظاهر شد که اسرار و فضیلتی را و این
کلمه بیان اند و اگر ترجمه عبارت آنحضرت در این باب نماید اگر کسی این رساله
را در این پاره کتاب علیهم مرتقم گردد و باید دانست که اوصاف مذکوره و شریف مطهر
و کثرت از امور که آنحضرت در اوقات بیان فرموده که در این اوراق نوشته شده است
کشف و حققت تمامی آن اقرار فرموده میبایست مطهر و کثرت در اوقات نبیات
مختلفه مذکور است چنانچه در متن نصی و در متن کتب دیگر ذکر کرده اند و میفرموده چاره است از

بی عمل

مقصود از اسرار و معنی و حقیقت حق و اراده و ای از انصاف خود حق الطیر و الدواب
و الحشرات و دیگر در دانه خفت و موجودیت شدم که نشسته تا فی مرکز خاطر خفیه بوده و جزئی
از معلومات ربانیه مجهول دین باشد و الا تحقیق محض است در وی نبوده خلق و غیره
بود و با بر این اگر قبول کرد در حق با آنکه معلوم فرماید و اگر در میدان بیایم
لکه کسب عبادات و لغزات کرد و در برابر آنکه در توبه و انجیل و زبور و فرقان درستی و احد
پای فرماید این تسلیم محلی را معنی طاعت رسول و تسبیح ثبات حق و تائید حق و تعالی
و مقام نبوت را محض میگوید که کتاب و اینست و در این معنی گفته اند قطعه یقین
کسری باز افسوس است چه برون گویی از زده انصاف و انصاف خدا و به و میگوید
نما که تو این نام جبر بر کافیه و دین را طلب موانعت نبوی از عبادت است آنحضرت
و اعتقاد و حقیقت خدا نیست نهجعت که از ظاهر حالات کثیری از است معلوم میگردد و اگر
موافق عقیده آن طایفه بوده طایفه را و این اعتقاد بوده چندین بار بگری و خطبه
عقلی نبوی توش ده خلقت بسیار غیر طایفه منجیه و فی کس طاعت طاعت خدا و
و کون لفظ از ما و غلط فطری که عداوت و دمان ولایت دامن گیر شده باشد
چنانچه صحن کلام سید العابدین و امیر المؤمنین و امام الکین و ثمره طایفه و امام سلیمان
علی بن الحسین بن العابدین علیهم السلام از آن حکایت نموده اند و من را ناچار است
و من سائس و میلاده و ما کان من قال لا اله الا الله و ما خاب من جنانا زاده حاصل
نزدیک امام آنحضرت است که که بحث حاصل نشاد و سرور ایشان نیز به سخن است و است
دی باشد

دی باشد و هر که ایشان بدین گفته بود مطهر بودن و حرکت محلی و دین خواه
بود و این کلام است از آنکه لفظ خدا حاصل شده باشد و حاصل بیت که این است که بزرگوار
به مردم و تعلق رسیده و در وقت حاجی و در شکر باشد که طاعت ایشان است و هر که
نشد و معاد است نهجی و بزرگواران به کثرت الفا به جهت طاعت رسالت و در حق
آی نبوده و امید از درگاه پروردگار کثرت با بجا آید و در دین آن نعم عبادت خدا
و دخول بهشت بحسب محبت و مقصد خود فرموده و در این مقام از سر کرده حق است
آمین دو مان و ما حسین حبیب العالمین بعضی از بزرگواران در حق تعالی گفته اند قطعه
هوا و در حق دانی که نیست به هر کس را که ما در رسالت است اگر حشمت است یک شیشه
و لیس رابیس با پاکان جوانیت خطای ما را در دین و ای که در جواب این کلام که خطبه
تتمایض و کلام که است و علم را از دین و عیاض است و از زده انصاف کلام
گویم که ترا سبب جوانیت است سبب قبولی را بر دین و ترا سبب جوانیت است در این
معنی گفته اند عجب علی بود که انکه و صلی الله علیه و آله و سلم و ما کان من جنانا زاده
اصد خسته و انکار و تلا تعد لوه و لا تعد و خطای ما را در دین و عیاض است و از زده انصاف کلام
چون دلیل عقلی است ثبوت تعالی که بر آن دین حق نموده که امام زمان ای که نصیبت
انصاف و شکر از کمال صغیر و بزرگوار و عدا و سرور و نسب و ای نبوده از الانی و بزرگوار
مرجع نصیبت و عیاض و کلام را و طاعت ترکیت فیما بین هر مسیحی بر حق تعالی است قبول
و مستحب است که نبی است که ای نبوده این طاعت و طاعت و محبت دین و در عبادت و کلام

انصاف و سخاوت

مراغه و چای و آب
و کدو و کدو

عنه وبلغ نظره
بلغ نوره وبلغ شدة
ورقة

X

صلوات انبیا نموده تا پنج جای نفس خیس که اگر ایستد از آن مقوله است شده وادی و در شکر
صغیر و از جاسوسی که نه و حقانی و اگر شسته صدق معلوم حجت علیها السلام علیهم
السلام القیمة و دنیا گردیده و مناسبت تمام است دیگر در کتب حسن ابن علی الطبرانی مذکور است
که حق تعالی فرموده میم زبده بعد از دعا که انما علیهم السلام که خلف من بعدم اصحابا
الصلوة و اتبعوا الشرائع خوف یلقون عیابا که هر روز بعد از رسول خدا
بنده بود و وصی پرور ارک کرده بودند و بطلب حفا رفتند پس خدا که میفرمود
که اگر استوی تا زبر رسالت بودند با اعرضا است یعنی انتم متقل گردد و مراد از اخا عوا
الصلوة تا زبر جاز از آن حضرت است و از و اتبعوا الشرائع استعدا و ارضافت و یکی
میست که حضرت رسول صله الهیات علیها السلام در حکایت آن شدن عز از کوشش حق
که آن حضرت داده فرموده بود و عیاب عربین و بود نحو الرجل یا نه یزیدی و ام چنین خبر
و حدیث حضرت ابی ابراهیم بن دیر در اول از من شرفی و این کلام را بنام عیاب استقام
چون داند از آن تا در کتب التعلیل کتاب الله و شرفی اهل بیت است
عصایان الصلوة ایضا و میفرماید که مثل اهل بیت کشت سینه نوع من که میبایستی
و من تخلف عنها عیاب و در عیاب را اعراف نمودن و در میباید که اصحاب که باید
و با وجود ضعف بر ابراهیم بن فضل این حدیث که بخیر نمودن و مسجد شریف بودن و ابو بکر را
بیشتر از رسول حق تعالی که دلیل آن بزرگ است از اصحاب علیا شریف و حق تعالی
میفرماید که و الذین یؤدّون الله ورسوله فاولئک هم من الله فی الدار الاخرة

مخدوم محمد علی خان صاحب
مقام عالیہ دہلی

آت نزول فیک با آنها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم یفعل فاعلم
و ما لکم بالله تعصم من الناس یعنی رسول برسان بریندگان ایضا ای تو
با تو و اگر کسی نادری و اگر مردی است بریندگان نرسد پس هیچ رسالت نکرده ای و مکن
آن مشورت با کسی که از تبلیغ این امر است و هر شده چنانکه آمده آن موقع نیاید با هیچ
تبلیغ نشده باشد زیرا که عدم تبلیغ در بعضی امور حکم عدم در تبلیغ کل دارد و اگر آنجا
که هر انچه خودی و در غرض باشد خداوند تعالی را ندیده باشد از شر این کاران حضرت
این منزل فرود آمد و میری از زبان شریک بعضی از انجا رعب اختلاف و لاخبر در حضرت
و بعد بر آن خبر نموده خطبه بیستم ششم و شای الهی و نصیحت اصحاب بیان خلافت
امیر المؤمنین کون من جانی و فرمود چون آن خطبه خالی از طول کلماتی نیست و
ششم بر او بسیار و فصاحت و بلاغت تمام ایراد می آید آن در خطبه چهارم است
لکن بزرگواران از آن بمناسبت و ترنگ معرق قلوب مؤمنین است و از آن جهت معصرا
الناس ان الله قد نصب لکم ولیدا و اما ما مقفوضه طاعته علی جمیع المهاجر
و الانصار و اما بعضی با شایع و علی ابیادی و الحاقه و الاحقر و العز و علی
الحق و العبد و الصغیر و الکبیر و الاصح و الاحود و علی کل وجه و این جمله نماند
آنرا معلوم می نماید و هر چه من سعه معاشرا ناسوا نه آخر مقام آخر می باشد
ناتسوا و الطیحا و انا و ابا من بعدی علی و انکم و اما شکر با این بیستم
ثم الایمانه فی ذلک من الله الیوم القیامه الا انکم من امیر المؤمنین و غیر اینها
ولا حق

و لا حق من المؤمنین لاحد غیر معاشرا الناس قد بعثت ما امرت تبلیغ
علیه کل غائب و علی کل احد من شیعه او کم یجهد و لکن و لکن لا یجهد الا علی
منکم الغائب و الموالی الاولی ترجیح است حضرت خضر علی امیر و احطاب جمیع
حضرات آن مجلس نموده گوی کرده اند و هیچ یک از آن حضرت خود از برای صاحب اختیار
در امرین و دنیا و دینیک طاعت و فرستاد جمیع مهاجران و انصار یعنی آنجا که در وقت
بغیر بخت نموده ترک عین اصلی که مکمل محضر است نموده اند و آنجا که گوی و ده که از غیر
نموده در هر وقت یا قصیر نموده که عبارت از اهل بیت باشد و آنجا که تابع او امر و گوی حضرت
رسول گشته و طاعت نموده و میفرماید که هیچکس از اهل بیت را از مؤمنین فرقی است بر مضر و غائب
و جمیع و جری در بیندگان دارد و کوچک بزرگ بر سید و بر هر که و طاعت الهی آید
کرده باشد و حکم او جاری است جمیع مردم و امر او نه است یعنی اطاعت او واجب است
و علی و ملعون و تابع وی مردم است و دیگر میفرماید و جنت که این امر که در
نصیحت نموده میگوید ای گروه مردان این آخرین مقامی است که مقیم آن شده اند
این مجلس در حضور این جماعت پس گوش کنید و طاعت و فرمان بردار باشید پس بدرستیک
بعد از من علی و ولی و امام شماست با هر ضایعی که بعد از آن امامت خلافتی در
دست من است از اولاد علی این الی طاب ثاب و وقایع و هم کسی غیر برادر من علی
این الی طاب سر او امامت نباشد و حال نیست از برادر من بر عثمان و سر او ای
احدی را غیر علی این الی طاب دیگر بزرگ کنید حکایت می نماید و میفرماید که ای گروه

نی آدم اگر از این صفات اندر شود که گویا آدم و شهاب بر سر حضرتان کلماتی که شکر گفت و تو
گفتم همی است از جنت خدا و رسول و بر هر که غایبان و بر هر که حاضران مجلس بوده و نموده
بر هر که تولد یافته و بر هر که زنده شده پس باید هر که حاضر است این امر که از جنت الهی و با علی
این الی طاب باشد و جمعی که تا بنده بر سر از این خبر گاه کرده اند و ای
حکایت می نماید حضرت پیغمبر بعد از تمام خطبه شریف که عیشی از آن مرقوم این صحیفه
حضرت امیر المؤمنین را بر سر حضرت خدیجه ای داده دست حضرت را گرفته و بر او میگوید که دانسته
که از حضرت خدیجه ای است و حضرت نموده و بعد از آن فرمود ای علی انک انت اول
بالمؤمنین من انکم ایانستم من اولی مؤمنین از انقباضی شما یعنی مرا اختیار در دهانت
دینی و دین را بشتر از اختیار منیت می گزیند علی علیه السلام و الله چنین است تو اولی
با من از بعد از آن فرمود که من بکت مولایم علی علیه السلام و چون در جنت شکر نموده بود
که این من اولی نیستم در این مرتبه فرمود من بکت مولایم و بعد از آن فرمود ای علی ای علی
پس علی این الی طاب خدیجه ای است و حضرت خطبه را برادر این عبارت اولی از لفظ و ای
در جنت شکر نموده که مولای من که در این مقام اولی حضرت خدیجه ای را داده شده
نصیحت می کرد و بعد از تمام خطبه و نکلمات و تعویذ می شده که حضرت را با این بیستم و علی فرمود
که الله و الی من دلاله و بعد از آن عاده یعنی الهی و دینی که با کسی که دوستی کند با حق
کسی که کسی که دشمنی کند با حق این دو حالت سکون که بعد از این مقدمات نهی اصحاب با هر
آی و ناکید حضرت رسالت نبایی که بعضی گفته اند صد و بیست و یک رسیده و بعضی گفته اند
بر حضرت

بر حضرت با المؤمنین سلام کرد یعنی سلام علیک امیر المؤمنین و این خبر از آن بزرگواران نموده
عبارت صحیح نیز از آنجا فرمود و این نیز از آنجا فرموده که صاحب صحیفه خلافت و حله کل کلمه
یعنی امام و سر دامن در دامن مؤمنان کرد و بعد از آن حضرت خدیجه ای فرمود که منی اولی
بجمله رسولی داده نموده الهی در این مقام از آن بزرگواران که هیچ معنی دیگر معنی نمیشود و هر که
مضایق در این معنی نماید غیر از جنت که گویا بود و ده که است که شایع در این روز
حاضران مجلس و در تحقیق جان این شایع با حضرت خدیجه ای جنت نیست این امر در شکر
نظم آنکه در دیده عمر و عاصی ملعون منافق قصیده گفت که دوست از آن در خاطر فرستاد
این دم با آنکه در فضل الصواب و فی ایامهم نزل الکتاب و بعد از آن که هم مبارک
حضرت ایتان بعضی از اهل بیت و کلمات حضرت خدیجه ای که در جنت
عاصی من القدر الی طاب و این شعر است شعرا و در این عریضات پسندیده و حاضر
کلام که میگوید با یکدیگر نزد آمدن شکر و است کردن مردم و علی علیه السلام و غیر اینها
یعنی دنا بان نموده برگردن مردم لازم است و در وقت که مقصودش این باشد که این کتب و
برگردن مردم لازم شده از این معنی آورده و ناخوش بوده و این حکایت است که علی علیه السلام
نیت که اگر آن جماعت در روز غدیر نهاده باشند و فرموده خدا و رسول از روی
و خصوص علی علیه السلام نموده بعد از زوده از واقعه غدیر یعنی وقت خدیجه ای نموده و آن هر که است
آی و سر و است بر سر او و معایب نبوی را که این سخن الحاشیه داشته و از این حال خدیجه و
این در جنت الهی که شده که بعد از تمام لوازم غیر متروک اهل بیت تفرق نشد بودند که

تمام دارد خایه دیگر که چون این جزئی از بزرگان انطاکیه است و شهادت او در کتاب
سرازمین که از تصانیف خزان است لغایت سودمند است و اهل جود و انظار شهادت
او و نقل حیات خزان که در کتاب خود ذکر نموده از ارام خزان یافت از شهادت هر که او را که
از مسلحان و عداوت خزان از اهل انطاکیه و دوستان سید المرسلین و فرزندان طین و طاهرین
انگیزش یافته و در تیره و تار نظم ان تقلیدات فاسده و نقضات کاسده و چنانچه
آنها را با جود و انکار طریق مستقیم مودت نیست اطهار رسیدا بر او پوشیده نشود
و از دیگر دلائل و آثار بر توحش و شورش امیر المؤمنین خبری نداشته باشد چنانچه مطالب
برم انصاف و اتفاق دست و دشمن رجعت این اطلاع به چگونگی تقدیم او بر برابر
انجام عالت ریاست داده به تهرمان عقل و نقل است و گریبان کرد و در مملکتی و این
کلیه یک توپا یکی علی را دیده از آن سبب خبری برادر میزد و به دست که در اول
کلام غزالی دلیل است از هر چه به هر را که غیر از او اقامه غدیر و بیعت با بیگانه و بی غیر
نشد با طاعت برای نفع رضای شیطان از اهل ارتداد و اصحاب جود و خاندان که در آن
ساکتین مسلک بزیارتی بصیرت در این اوضاع افتد و اقرایه العرفه و لغات
و نظیر کفران در این باب رجوع نمودن او نیست حکایت مذکور و چون
عمدی اهل بیت علیهم السلام نفع نموده و طاهران تصانیف و نقل از کائنات
و یکی از اصحاب نقل میگوید که در زمان از طریق ایشان بر وجه اجمالی که توپا توان کرد و نظیر
رسیده و علی ای حال محلی از آن حکایت این است که بعد از آنکه با شریعت و بان و غیره
نقشه است

و شهادت بکلیه بدات نازل و سوار آمد و خلف شاه ولایت تحقق یافت و عتقا
اصحاب از کور و انات بکلیه بدات مطهرات حضرت بهات برست آید و انانیت
سرا از کرد و در جری آن روز که روزی که در کور و انات شت طوون و سرور و
ایشان است بکلیه حسن الانس و اهل بترین مورد ریان لطایف اصحاب و سرور و
شیطان طعون آورده حال بوده تا کلمات اجمالی در این باب بعد و انانیت
و دیگر مظهر حقیقت و کثرت شده بود اصحاب با ماکه و انانیت طوون و انانیت
از ایشان که ابو بکر و عثمان و طلحه و ابو جریجه و عبدالرحمن و سعد بن ابی وقاص و
و هو و علی و ابو موسی اشعری و غیره این شعبه و او پس از حد ثمان بصری و ابو بکر
و ابو طلحه انصاری چون هنوز تقیید بکلیه بدات و سرور و انانیت از وقوع حقیقت و کثرت
شد و از آنجا بدات است که رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و انانیت در این
نوی این قرار است که در این طوون و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
بر عقیده سرور و عقیده سرور قرار گرفته و باب مقوله از انانیت و انانیت و انانیت
چنان نباشد که انانیت بر انانیت آن حد رسیده و انانیت و انانیت و انانیت
موجب صراط انانیت آسمان رسالت گردد و انانیت که حضرت هنوز داخل حقیران
نشده بود که در کثرت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
که از انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
آن حاکمین بی انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت

از آن روایت که چنانچه در اصطلاحات مذکور شده در این حق حضرت خطابان نامه
فرموده فرموده است که باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
از آن اصطلاحات رسیده باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
فیض و آمده زبان معذرت کشوده باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
و این از دست و این از این و حال انانیت من اگر انانیت و انانیت و انانیت
اصحاب و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
است سرور شده که انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
جارت حدیث که از این و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
مناخوها باید به حدیث انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
فاخر و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
تسمیه خطی شده بوده به انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
جاری اجمالی تسمیه پیدا تا فوسیم اسامی ایشان که قبول از این و انانیت و انانیت
موجبان که از این و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
فاخر انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
نات انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
آفتاب از این و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت

بر داشته دست و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
طاهر و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
طهران و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
کوش و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
فشنوی و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
فکته و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
غرفه و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
باین که باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
بود که باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه باینکه
یکسان و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
باشی و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
کردار و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
نوی و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
و در این و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
گور و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
کش و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت
نقشه و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت

بودن بوده در زمره دشمنان خدا و پیغمبر و اهل بیت و با وجود این که تمام علاقه و رابطه با
کجایشان مایل بود به توبه و در روی زمین باشند یعنی در میان طایفه و اهل کلام
مایل باشد تا اینکه چون محبت خدا و رسول نسبت به ایشان و از ایشان نسبت به خدا و رسول
باشد پس معلوم میشود که ایشان در مرتبه محال محبت خدا و رسول اند و آنچه از ایشان
صادر شده محال محبت خدا و رسول باشد زیرا که حق جل و علا میفرماید يَعْلَمُ اَنْتُمْ
تَقِيحُونَ اللهَ تَائِبُونَ فِي حَقِّهِ الله و این خطاب بجهت رسالت است که با کسی که اگر
خدا می تعم له دوست میدارد با طاعت من که پیغمبر میاید نمود تا محبت طاعت حق که نسبت به حق از
شما صادر شده باشد حق تعالی نیز شما را دوست دارد پس در محبت طاعت حق با طاعت رسول
و طاعت خدا و رسول این محبت بود و در مرتبه بدرگاه انوار و دوستی است رسیده است
و از این محبت است که چون آن بدعت خدا و رسول را دوست نمیدانند و بدین محبت
برورده بودند حق تعالی از خدا و رسول در محبت غافل نموده نزد آیات قرآنی و تواتر
جبرئیل و وحایای نبوی را اصلاح اختیار نموده بر وی الهی نفس نموده و در محبت حضرت رسالت
مقتضی اینست که بر عالمان که در رسالت ایشان دشمن خدا و رسول اند بعد از آنکه دور
ایشان را دور نموده روانه عالم دیگر گردانند و کسی را فردا در رسم کوهها و کوهها
دوست ندارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند تا روشن شود که ایشان از این دوستی
نصیبند حَالِدًا تَائِبًا یکی از آنکه بر صوفیه میفرماید که چون علم الهی حاصل شود و در محبت
بعد از آنست که از این دوستی در روز غیر بر سر خط انتهای محبت رسالت ایشان و در میان خدا و
کلام

ایشان رسیده گشته آگاهان و علمای عظام با تعالیاات عظامت و صفات عظام
یعنی در مرتبه بسیار رسیده اند از جانب کسی که خود را در این مرتبه رسیده اند و در توان
یکی رسیده اند که در دگر یکی از غیب خدا دان و بعد از این که در مرتبه رسیده اند
و بر این پایه از وی برورند و در طاعت رسالت است که چون در محبت محبت خدا و رسول
جبرئیل و وحایای نبوی را اصلاح اختیار نموده بر وی الهی نفس نموده و در محبت حضرت رسالت
مقتضی اینست که بر عالمان که در رسالت ایشان دشمن خدا و رسول اند بعد از آنکه دور
ایشان را دور نموده روانه عالم دیگر گردانند و کسی را فردا در رسم کوهها و کوهها
دوست ندارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند تا روشن شود که ایشان از این دوستی
نصیبند حَالِدًا تَائِبًا یکی از آنکه بر صوفیه میفرماید که چون علم الهی حاصل شود و در محبت
بعد از آنست که از این دوستی در روز غیر بر سر خط انتهای محبت رسالت ایشان و در میان خدا و
کلام

که عزم مخالفت با او دارد و از این الهی است نفی آن خواهد نمود تا که بدان حکایت و
ایضا محبت در میان روز و شب و جمیع اشیاء و بی تقویه که در شریعت است این آیه
نزد آن نمود و لا تقصروا الايمان اجدا توكيد هاهنا فليعلم الله عليكم كيدا
یا بر این حاصل ضامن آید که خطایا ضامن روز غیر و در حق ایشان از آن خطایا
که مستلزم خروج از رسالت است و این ضامن باشد و چون از آن خطایا حکایت است یعنی خروج
انعام این امر و این که هر که از این دو قور ضاعت انحضرت ثابت قدم بوده و در هر دو حال
آن دو را از شکست محقق اجرا رسیده بوده عرض از اولییده بدرجاست عظیم و غرور باز کرد
چون قدرت تمام آید و در حق جل و علا در این قضیه تسلیم دایم و مجبور و فاکتور
بعد در پیشان روز غیر رسالت و اگر چه در میان مذکور و شکست موقوف را داده الهی عمل نموده از روی
او و رسول که در غایت رسالت و در این قضیه تسلیم دایم و مجبور و فاکتور
احمال ایشان با ایشان باشد فاش و در این قضیه تسلیم دایم و مجبور و فاکتور
حق سبحانه و تعالی در کمال یافت چنانکه در حق حضرت رسالت از حدیث لا علیین الا الله از حدیث
مخبر بر این دو دگر محقق است که چنان محبت امیر المؤمنین با الله نموده این بود که بر
عالیان این حکایت روشن کرده تا در لوازم آن از احضار وی بکمال رسالت رسول الله
و رسالت الهی و دیگر حالات آن اشد الفضا که در حق بعضی الهی صورت نموده
بر علایق خلافت و این ولایت حاصل نمایند چنانکه در این امرات و علم نیز ولایت که آن حضرت
حق صدر آن شده چنانکه از حدیث که راه کردیده که آن فاطمی نموده و در تشریح عرشین حق

نام آن والا مقام است و این دعوی است که این صلوات الله حالات هر دو چنانچه حق
و مع ذلک هو هو و حق تعالی محبت ایشان با الله تمام گشته و در کار و احسان
مطلقه قدرت و علم و عدل و حق و حقان و شایسته فایده و اقیان و اقیان و اقیان و اقیان
بهیچ وجه که در دعای نبوی و در حق حضرت رسالت و در حق حضرت رسالت و در حق حضرت رسالت
جبرئیل و وحایای نبوی را اصلاح اختیار نموده بر وی الهی نفس نموده و در محبت حضرت رسالت
مقتضی اینست که بر عالمان که در رسالت ایشان دشمن خدا و رسول اند بعد از آنکه دور
ایشان را دور نموده روانه عالم دیگر گردانند و کسی را فردا در رسم کوهها و کوهها
دوست ندارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند تا روشن شود که ایشان از این دوستی
نصیبند حَالِدًا تَائِبًا یکی از آنکه بر صوفیه میفرماید که چون علم الهی حاصل شود و در محبت
بعد از آنست که از این دوستی در روز غیر بر سر خط انتهای محبت رسالت ایشان و در میان خدا و
کلام

X

سبحانه که از جملہ صلوات بر محمد و آل محمد و احوال بر جوارح اعتبار کرده ازین صفت
 این باشد نموده اگر صحت حدیث مذکور در روی بوده معتبر و چون علیه السلام را از آن کلمات
 و نظایر آیات قرآن که عند عدم المعادن واجب است چنان معنی نماید **در این مرتبه** یعنی نقل کرده
 بوجهی که از نظایر اینها برآید و نموده و متوجه صحتی که از جانب وی در این صفت
 این عزرا انصاف کرده که وقتی بیانی بسوی مقتصد دروده مدارا نشات دعا بر آنست که بگوید
 دلیل کتب است که چون حضرت رسالت تمام جهت بیان کیفیت و ضرورت و مبادی مذکور شده
 پای مبارک داشته و فرموده و الله اعلم بالصواب الا بدلی این و توفیق که قول
 نمیکند از تفسیر آنرا لا یشال آن داین حدیث از حضرت رسول روایت است از جمیع کتب
و حجاب وی از زوجه معتدده است **اول** اگر آن در طریق مایه ذکر یافته و برایش حجت
 تواند برد و لا بعد از تسبیح مدلول باشد است بر جوی از جوه **دوم** اگر علامت بیرون کردن
 خطای شایسته است در تعریف کلام الکی در مورد خانه که تشریف قبولت بسبب عدم آن یا جفتی
 و شرفی خلق و جفا است و جفتی بر دایست از سر بی جوی دی سست شده اند که از حضرت پیغمبر
 نقل شده و پیشا بوری در تفسیر بی این نگوید که ما بر تیرا خفا یا آثار علی ابن ابی طالب
 الصلوة و سلام سوی بسیار بر تیرا اند و جفتی در تیرا این ثابت و جفتی بود شایسته است
 توفیق نموده او نیز دعا را از هر حق انهم موقوف بر این است روایت یافته از حضرت رسول
 نموده باشد و خطراتی که در کلام السلام واقع است که وی ایضا در کتب از جمیع کتب بی ایضا
 از حضرت رسالت جزی است نقل کرده دلیل خود را بر آنست و بنا بر این روایت وی جفت نموده

از این روایت که در این حدیث مذکور است که از جوارح اعتبار کرده

و این حدیث را نیز تفسیر کلام خشنه بوری است و چون کتب و اقوال از حضرت رسولی که از آن
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده اند و از آن روایت علامت بیرون جفتی شده باشد و این حدیث
 نیز که جمیع حدیث از این روایت و در تفسیر معنی و کلام به باشد معانی و احوال جاری نموده و در حدیث
 از رسول معقول است و لا حجت نموده بود **سوم** اگر روایت مذکور معلوم است که از روایت خود که از این
 حدیث نیست و تفسیر این حدیث را در حدیثی که از آن روایت شده است که با حدیث حدیث بیرون است و بعضی
 از نقل حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 و لایق و از حدیث بیرون است و در حدیث مذکور حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 احدی از آن حدیث بیرون است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 بلکه در حدیث مذکور حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 موافق مذکور حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 انما مذکور حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 فرموده نمیشود **و در حدیث مذکور حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است**
 روایت است و مثل آن حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 مذکور حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 شد که حدیثی که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است که از آن روایت شده است
 و تفسیر قرآن و نسخ نیز با جمیع مذکور حدیث بوده و تفسیر حدیث و دلالت آیات بر جمیع اجماع مذکور واقع

X

و اکل نام دعایت است و چون کتاب خداست مصطفی از خلق است و کفر با حق و تقی
حضرت رسول موعظ ابروی نموده باشد و حکم عقل بصحت آن و وجوب لزوم این
ماده وی نموده باشد پس حکام از کتاب این قصه را جدا جدا صاحب و قبول کردن ای میگو
چون معارضه از سندن و جتنی قریبی باشد برادر اکل طاعت است و برای تقوی و محبت مورد توبه
مقتضی این شده باشد اموی دیگر بر امون خاطر خواند کشت اگر کسی که با جماع است
مقتضی این بود بالا که تفرقه برادر افاده آن نبود که اگر آنها قی باشد حق او قی این
خواهد بود لکن همین گفته نموده حکایت جماع و فو دان بعد از آن ذکر عذرا شد
انتش است نوع دوم از تفرقه که گویان است که چون یکی از فو عده صلی می نماید
طریق رسول صلی علیه و آله است که زمان احتیاج بود و نام داشته است نظام ابرام
بر آن بود توقیف بر روی دارد حکم عقل حکم بر طبق قواعد اهل حق نموده که اگر با هم در نما
باشد معصده از خداست بر سلطان ترقیب یافته و هم حصار من حیث اللین و الله
منطق خواهد بود پس یکوم که وقتی که افتاد جنان نبوت خواست که در جماع
اندکیت و اقامت بیستون تحقیق شده از تفرقه برادر و دیگر که در نماز و در جماع
بر تفرقه بیستون سالان لکان برادر نماز و جماع هر دو یکی که معصود و در جماع
الشیعیه اصحاب انشمال با جماع و جماع و طریقی جماع و جماع و در جماع و در جماع
قصیده است و در جماع که است که عقل افاده آن نموده و در جماع و در جماع
بر عقل و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع

چنین

از بعضی کرد تقدیم مراعات گویان این قصه عقلی و از رسول الله و عقل هر دو
ادلا رسول که در اسلام و با هیئت از امری تجربه است نموده آن در جماع و در جماع
نمای این آدم را بر سر ملاکت گذاشته بقیه بیستون عده و در جماع و در جماع و در جماع
صورت داده و بیستون تجربه نماید که از اهل بیت رسول الله که در جماع و در جماع و در جماع
نموده این بکر را خلیفه رسول الله نام داده و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
اگر از جماعت دعایت جماع جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
این سخن مخالف تفرقه و زمان از امام است و اگر جماعت مراعات تقوی قرآنیت مخالف
دعوی عدم تقوی است و اگر موافق و صیای نبوت است سانی قول بعدم و گفته و نوشته
آنحضرت در این باب است و اگر بنا بر حکم عقل باشد سانی قاعده است که عقل دارد
از مخالفت عقل نیست و در این صورت تعدی این امر و تعیل اصحاب از تعین ای بکر چون
خانی از جماع و جماع عقلی عقلی باشد غیر از بکر ای برای تقوی و در جماع و در جماع و در جماع
چیز دیگر در جماع عقلی انتقاض پذیر نیست و ظاهر است اقامت ایشان برای این امر
استحسان در آن برام مذکور از این جهت بوده که اگر بصرای اهل بیت علیهم السلام نقل
نموده که بعد از حکایت غدیر بعد از وجود صای و اهل عیار را یکدیگر جمع نموده بودند
که چون طایفه بر دوازده ربع اقدس و نقلی از این حکایت که در جماع و در جماع و در جماع
اصلی نموده بر اقصای اشرفی را علی الانوار طولی و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
بر کیش اصلی و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع

امیر و بعضی گفته بودند اعتبار نموده اراده ایشان بر داری بود که قرار با بدان شخص را
خلیفه نام نهاد و مستند به نبوت نبوی را برای رجوع نمایند و در کوربت که آن عذر را در جماع و در جماع
الرحمن عفو سپرده موافق آن عقلی نموده و چون حکایت خلاف با نبی رسیده و باقی نمانده
مذکور بر طبق اولان حکام که همانا مولانا غفر الله له و له اوله از امام احمد بن محمد بن حنبل
کاوی گفته بود بیت بر این معنی که در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
می بیند ساخت دعای خود را از تفرقه و از جماع و از جماع و از جماع و از جماع و از جماع و از جماع
شانه و انتقاد یا دست نمود را در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
حکایت بر سیه اجماع مستحکم گردید و با وجود آنکه در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
بر قدری رد قی شده بود و در این مرتبه انتقاد آن نشده و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
بعضی از آن واجب شده که باید که در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
نمود و ظاهر آنکه در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
است خصوصاً از آن حضرت که در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
روایتی از آن حضرت که در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
کتابین سخن از جماعت نموده و جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
روایت است اول آنکه در جماعت نسبت به خلاف لا تقلید فی جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
نشده چنانچه تفرقه باشد که چون حضرت طایفه از جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
نبوت است که گفته نموده بود و در این عبارت معنی آن نیست که بعد از آن جماع و در جماع و در جماع و در جماع

اگر چه فی القدر تواند بود و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
که چون از آن حضرت که در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
طبیعت خود ستران و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
توبت ستران را در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
قرار آنکه بیستون و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
نظر بر جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
حق و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
آنست که جماعت و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
حضرت عت است که مخالف نبوت نموده که از جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
معدن علم و تفرقه و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
سعد کشت و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
خارج از کفر و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
که جماعت و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
بر این وجه و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
ظاهر و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
ش فخری در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع
نقل نموده که بعد از آنکه از جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع و در جماع

کسی اور

٢٠

ایک طرف

او بر کبریا خلیفه استحقاق بخیر را نه نقیضه فاسد و لعن کرد و بد عیال غلبه سودا یا بد نمود و باطن
 بدشمنی و بعضی همان راست نموده توشه طرق جهنم درست یا بدست و طرفه انکار او بر کبریا
 میگفت استحقاق خدا قضا کلام دلیل او را حاصل گشت و عمر فریاد میکرد که امانا کانت بیعتی
 ای بکره غلبه و قاضی الله المصلین شرها فان عاد اعدا ای منکها فایقوله یا بارایان ای حق تعالی
 آن طریقه سعی بجمیع دلیل بر خود و دیگران واجب می دانست از پوشیده نیست که از حدت مذکور به حدت
 که نسبت از المومنین ای بکره در روز سقیفه و در غیر آن حرفه از خود عیال خود فانی را بر کبریا
 استحقاق می در این امر توفیق بر اثبات اجتماع و فادان طاعت گشت و دلیل که آن داد
 از نمود قبول از این فکر گشت که در کتب خداوند است مصلحی و دلیل عقل یافت نشده و حرکت مانند حق
 نموده بکلیت پیسیده اجماع متوسل می شد و بطلان آن نیز تشریح و وضع نمی گشت پس دلی
 خلاف آن را بر اکثر اشیاء یا مکرر کرده ای دی که اخلاص قبول است مطلق عظیم خا را از قبول
 و از خوالی رنگ بستر افعالیان و کثف باقی اندازن بر این با عیالی تحت تحریر و تبیین که
 نسبت عیالی اما سیر فانی غفر را به صفات چه عبادت و بی رتقا می یان قبول از عیال
 دارد و خلاف فانی بر این عنوان بر این باشد خا را در اصل حلقه که با بعضی تقدم الی الله
 و هذا فی مقوم کان العباس اولاده و علیا و بنیه و غیره جمله السیحه خالق کلام
 السیقه فی جاعله الخویض بقدر انتم و در رقیع بیعت انصار گفته اند چون خدا قضا را در
 مقهور شدن کن یان شهادت و بکبریت شهادت را بری و ما را بری باید مقهوران و در
 که صدای عباد که در سینه در و در ایضا فساد و نکه اطاعت دیگری یا بد و عیال را

آن غیر نجات نیست چنانکه شرف خداوند کلام بحسب حال کرد بعد از این
صالحان و مؤمنان را در دنیا و آخرت و شجره طریقی هم انصاف داده سبک کرده اند
این سخن را که بیان داده که چون حق سبحان و تعالی بجهنم و آتش برساند خود را صحت
الشجره نموده که آن را آن جلوه داشتند و از صفای الهی از صحت مذکور به نظر قرآن است
باشد پس اگر خلاف ثابت و اقام برآمد که در بعضی حق تعالی بر روی ظاهر و از آن
جلوه افشانی قدی از خود نمود و از آنجا که هر چه بود که اگر با ما می کند که هیچ
الطاف و رحمت و مهربانی از این جهت مورد نظر باقی و غرض الهی کرده اند
مجدد دعوی ملا و دلیل آنجا که ملا و غرض با اطمینان است و این امر به خود
حکایت خارج از آن اثر است و در خلافت آن کرده اند و مقصود از وی لغات و دست
چون بر قدر تسلیم کنیم در آن صحت الشجره با صحت حق تعالی است و از آنرا که
بقدر وجه حضرت راست هم و اتصال آن به کلام حق تعالی به خلقت حضرت از آن
بعد از خلقت حضرت رسالت و جبرائیل بر کرد و بعد از خلقت نبی در این خلقت
ایشان بنا نماند به این که اگر تو را بود که حق تعالی در خلقت رسالت برساند اما هر چه
نموده باشد بنا بر آنکه در شجره چون مؤمن و صالحان فرشته باشند و حق تعالی با خلقت
یا حق باشد که حضرت رسالت را از خلقت جماعت مذکور به نظر حق تعالی فرمایند که
حق تعالی از عاقلان و حق تعالی شجره را حق تعالی شجره است بلکه عاقلان و مؤمنان و غرض
والا ذکر مؤمنان با آنکه حضرت از آن مثل الدین و امثال آن بی قصور و عیب باشد

ما بعد از آن

و آنچه در این باب از کتب و از عقود تواند بود که در بعضی حق تعالی در این مقام
من است و ظاهر فایده دیگر بر آن مرتب است اما از این جهت غرض حق تعالی در این
جهنم است و استدلال است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
الصلوات است که حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
حصول رسالت و کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
عالم است و صحت و صحت بر صحت که بر این بوده است و از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
و اما از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
من است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
جمع امور مذکور به است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
برایت نموده تا بر این اسلام را با جبریت داده و در این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
و اما از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
از حق تعالی از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
بر آن جهت شجره را حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
و اما از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
با شکر حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام

زاده از هزار و هشتصد و یک نفر و باقی مانده است که کلمات مختلف کرده و بعضی مسوول
مترجم عرب و فرانسوی که در این میان این صورت است و در این مقام آمده و این مقام
و در آن وقت حضرت رسالت باقی مانده است و در این مقام آمده و این مقام
مصدق حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
قریش فرستاد و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
که در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
بعثت نموده و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
الهی است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
بزرگ و از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
شاه دلایت و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
عمل نموده و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
که در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
حق تعالی در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
الهی از عاقلان و حق تعالی شجره را حق تعالی شجره است بلکه عاقلان و مؤمنان و غرض
در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام

الصلوات

احد هفده و شش و شصت و پنج و از آنجا که در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
شهر و حکومت و از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
ایشان بر وجهی که مستعد در آن مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
شما را حق تعالی در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
بشکست علی بن ابی طالب و از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
نموده و از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
جموعه است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
یعنی علم بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
اسلام را بر ایشان در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
نرسد پس بر آن کلام حق تعالی در این مقام است که از این جهت بر آن کلام حق تعالی در این مقام
و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
و در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام
حق تعالی در این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام آمده و این مقام

[illegible][illegible][illegible]

قول او بی قرینگی که مصداق آنرا نداده و عمل نموده و قائلند هیچ خدا و رسول نمانده بشما داشته
ولایت با انصاف و عصمت و طهارت تحقیق نظر قرآن در امر خدا که اعتبار زکوة و امان
در بی تحقیق است قطعا دست خدا و انبیا هم قرآن واضح است بر آنکه هر مباحی ب سوا
الاقبال در عداوت خانه ان نبوت شریک نبوده و یکی از انبیا حضرت مستان بود
رفع البیان مستعد او ش گردیده در حقیقت دل احدی شمول و دوری الناس من سوا
و تمام بیکاری و کفایت عبادت الله شد و با و اهل گردید و مردم به مقام توحید
در یک با صلوات بر او از پیشانی عبید از حضرت و علی السلام از آنکه الناس بعد از
الالهة نفسی مان و ابدا و المقادیر قال قلت وما العباد قال انما خلقتموه فمستعد
قال ان امدت الذي لم يلد و لم يلد له شي فمستعد و شكلي فمستعد اگر امدت را
است نمودی چنانکه گفته اصلی پیش رو افعل و اعمل اصحاب شما ان نشدی این مقدار
جرات و در یافت احکام خدا و رسول نموده و مصدر این قسم از قرآنچه نشدند و حکایت
خفت ایشان با قانون محیی اودان که شسته که ب و ک ب زبده تفاسیل
بعضی از آن توان راه دور گشتن عافین مسجور است که عمر بنیر رسول اسرجون بخت
ناقص است بیخاست که در مرتبه مرتبه شریعت و ملت نماید و روزی این کل زبان بران
را و کرمستان کائنات اعلی ان فی ذم رسول الله و انما احوها و احاطت علیها
من بعد النساء و معتدله و این کلامیست از بعضی اعتراضی که احوها ترک الهیست
خدا و رسول نموده چیزی که در زمان رسول الهیست نبوی که ما خود از روح الهی

خون که سر لایق است که در روز قیامت با ایشان حکم نماید و ایشان را از محبت بچند
 پاک بفرماید که چون در حق می یابد که امر حق را در اندیشه و در جبین باشد و یکی از آنکه دعوی
 الله را با شخصی نماید که حق تعالی او را اقام کرده اند و یکی دیگر آنکه اعتقاد دوی این باشد که
 آن دو کس را از هر دو نفی می باشد و هو بیان این دو است که در هر کس از این دو که حق است
 ایضا گفته اند که اگر کسی را الله تعالی بشارت داده یعنی هر که امانت دوی را بشارت داده باشد که حق است
 که حق است که در دین باشد و در این است که تعیین اقام و تعیین حق بر هر دو است پس
 هر که اعتقاد را با حق است و به یکی دین است باشد در این صورت باید قائل به کثرت در کلمات
 در کار خدا را میست که در دین قبل است و در این با وجود نقل نموده از حضرت صادق
 ع که در حق الله تعالی و در حق الملعون یعنی هر که دعوی امامت نماید دوی که
 باشد یعنی خدا رسول را از حق این امر تعیین نموده باشد شخص این چنین و ظاهر
 مستحق این است و از دو باب مستحق و مذکور در کتاب کافی از زراره از حضرت صادق
 ع که آن حضرت منقول بحضرت است که هر که گفته که اما کون فیضان الله و صام فها
 و الله قبح جمیع ما لم یخرج جمیع دهر لم یعرف ولایت ولی الله حقانیه فکون جمیع اهل
 بدلائله الله حاکمانه علی الله حق فی قیامه و لا کان من اهل الايمان خدا صریح
 عبارت است که حضرت با حق فرمود که اگر کسی تا شب جمعه دست و تمام روز بروز حرف
 نموده باشد و جمیع اموال خود را در راه خدا بقیه تصدق نموده باشد و در تمام اوقات شکر
 چکر کرده باشد و در این حال را از معرفت ولایت ولی خدا حاصل کند باشد و نداند که در حق
 از ما باشد

از این است که گفت و پرس است تا آنرا بوی نموده جمیع احوال او بدلائل آن ولی خدا از
 او جدا کند و در این طور کسی را در ده کلاه ایستاده و ایستاده ای و توانی نموده از او سره ای
 خارج باشد و کسی نیست که صفایین صدق از این روایات مذکور تا بی موافق احوال در حق
 و خدا بشفای غیث و تا بعین او امر و نوازش ایشان است که بر زبان مردم این نیست است
 مذکور میگردد و چون الطایق بدولت روایات مذکور به حالات و اعتقاد داشته
 خلاف غایت وضع از انصاف و لایق با و صفای کلامه و صفای لفظ و صفای مقام است و صفای
 نیست از هر دو مذکور از اخلاق و از هر دو در هر یک از صفایین شریک است که علم حق تعالی و صفای
 و کفر و لوازم آن در آمده طوایف اهل خلاف حیرت و از آنرا شایسته که جاهل و معاین گویند
 با فرسند بغایت دور و از نوازش حالات فاسد و کجاست بحضرت و ایضا از زنده اند
 که و صفات صفای شریف و تا بعین روایات منقول بحضرت است که هر که دعوی امامت نماید
 باید در حق حق است و جمیع احوال او بدلائل آن ولی خدا از او جدا کند و در این
 در امور دینی اعتقاد و در حق خود و برای حق که شکر آن را کرده و از نوازش بغایت تمام باشد
 حکیم و بر کثرت نموده باشد که از حقین که با آن باشد و شکر این است و روایت حدیثان مسلم
 از حضرت با حق علیه السلام این بود که حق دان الله سبحانه و تعالی و جمیع احوال او بدلائل آن
 که حق دانست و صفای غیث و تا بعین روایات منقول بحضرت است که هر که دعوی امامت نماید
 باید در حق حق است و جمیع احوال او بدلائل آن ولی خدا از او جدا کند و در این
 آن شخص را آن حق است قبول حق سبحانه و تعالی باشد و کراهه و حیرت زده است و واضح را

حکایت و اقدار دنیا را از این شکر حضرت با حق دانست و جمیع احوال او بدلائل آن
 و چنین فرمود که تا فاصله از فصل الصلوة فتنکم ولا الزکوة الا تمسکوا ولا الخ الا تحکم
 حاصل کل آنکه شکر است که عبادات مفروضه و عبادات منصوصه از آن شکر بر صحت نموده
 و در حق قبول اصولی تواند بود و از این جهت حضرت صادق ع بانی این دعا بقیه حضرت
 که شایسته و کیف و خد شکر چون و چرا مانع نموده و مستمع مدلول عبارت از رسول و کلام
 طاعت و مشکوکات عدول نموده و سالت کلام علم و عرفان کرد و معلوم است که علم
 قبول عبادات آن طایفه از جهت فقدان شرایط صحت است که عبارت از حق تعالی و احوال
 صحیح است که علم طاعت علی است رسالت است و نبوت است و امر و نوازش ایشان است و در این
 و آخر و در حق ترا عبادت با بعد از اتم است و از حق تعالی و احوال ایشان است و در این
 حضرت صادق ع در حق نبوت و نبوتی که کتابی بانی توشیح یافته و از حضرت با حق دانست
 اهل حق را امسک و کینه که بانی ستمگر لایزال الناصب صلی الله علیه و آله و هذه الامیرة
 و جمیع عاملان ناصبه متصل آن احاطه حاصل کلام در این مقام این است که حضرت صادق ع
 میفرماید که زمانه که افضل عبادات و زکات و افضل معاصی و نیات است چون از حق تعالی
 کرد و تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی
 و معصیت و اهل بود و در حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی
 آنست که علم خدا را الله تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی
 آنرا رسالت و نبوت احکام امام زمان است و در حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی
 و بعد از نظر

و جمیع احوال او بدلائل آن ولی خدا از او جدا کند و در این
 و سالت کلام علم و عرفان کرد و معلوم است که علم
 قبول عبادات آن طایفه از جهت فقدان شرایط صحت است که عبارت از حق تعالی و احوال
 صحیح است که علم طاعت علی است رسالت است و نبوت است و امر و نوازش ایشان است و در این
 و آخر و در حق ترا عبادت با بعد از اتم است و از حق تعالی و احوال ایشان است و در این
 حضرت صادق ع در حق نبوت و نبوتی که کتابی بانی توشیح یافته و از حضرت با حق دانست
 اهل حق را امسک و کینه که بانی ستمگر لایزال الناصب صلی الله علیه و آله و هذه الامیرة
 و جمیع عاملان ناصبه متصل آن احاطه حاصل کلام در این مقام این است که حضرت صادق ع
 میفرماید که زمانه که افضل عبادات و زکات و افضل معاصی و نیات است چون از حق تعالی
 کرد و تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی
 و معصیت و اهل بود و در حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی
 آنست که علم خدا را الله تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی
 آنرا رسالت و نبوت احکام امام زمان است و در حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی و از حق تعالی
 و بعد از نظر

علم

یا

انی از حق شفاعتی لایزال کمالی من امتی مقدر است و انچه از حضرت رسول
 منقول است که لا یضیع الخیر من اتوبه فی غایت شفاعت لشکر حاجت و کسی را در هر روز
 و در وقت که انچه را و نیات می از این شفاعت در روزی است که در غایت که منقول از اهل
 شفاعت بوده هر فردی از این شفاعت فیضا و نفی از اقرای و اهل موت تواند نمود
 اما امید داری آنست که بطریق کمال است و بشرق تابعی که انما است و عیال او را را
 تمام است و بجزی دیگر غیر شفاعت اهل بیت است متوفی نموده و خطیف کمالی در این اوقات
 ماه معین نموده و شفاعت نموده قطره ای از اجاس و انچه سلفی هر روز و باطنی خضر
 در زلال انضال مع دانی بر دم صورت خفته با اهل کمال و حصول و جود مایه تار و
 کردار از کمال بر احوال و صفای احوال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 احوال و در و دانی که از انضال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 در خوان خاد و دانی که از انضال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 حاکم و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 مشغول نشود و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 نموده بسبب محبت اهل بیت است طهارت کمالی و شفاعت شفاعت شفاعت
 انچه سلفی بر دانی که از انضال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 روز بخوان این عنوان شفاعت که در است که شفاعت و مملکت و مملکت و مملکت
 چه کس که از انضال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت

عارضه خود را و از سر کس و از آن کس سید پسر و از آن کس سید پسر و از آن کس سید پسر
 خردگانه از شفاعت و از آن کس سید پسر و از آن کس سید پسر و از آن کس سید پسر
 اگر چه خرق در این کمال است و شفاعت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 کمالی بر احوال و صفای احوال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
تفسیر محلی از احوال و صفای احوال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 در احوال و صفای احوال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 سید و جهان انصاف که در روز قیامت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 خفیه بوده و اعمال هر کس بطوریکه در روز قیامت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 کرده و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 زنده و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 خوف و شجاعت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 از احوال و صفای احوال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 ایان هر کس با غایب ایمان و صیانت از انصاف و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 صاف و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 باشد که از انضال و خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 طبعی عظیم که دیده و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 طریق تردد بر این آسان کرده و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت

X

و با عاقلیم اشاره به کلمات مذکوره است و از این معانی شافع منقول است که در روزی که
 با عیال و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 است و از آن عرصه و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 العالین علی امیر المؤمنین صلوات الله علیه و از آن عرصه و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 حضرت کجاست یا خفته و در روز قیامت که در مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 طایفه دیگر را و در روز قیامت که در مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 خرد از این مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 واقع است که شفاعت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 که بخواهد از این مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 داشته و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 تا خطیبت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 بسا مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 که اهل مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 و اهل ایمان در جنت ایمانی باشند و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 الظالمین حکیم باشد و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 نامند و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت

مجرم بوده از این مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 پذیرد از این مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 که بر طایفه از این مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 چنانکه صاحب عهد چون سر از قبر برآورد و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 در اندازد و بر تازی چیده و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 بپشت او و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 هر کدام بدان صفت که در دنیا اهل مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 در گردن آن شخص آویخته و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 قرانی تاویل از این و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 الله شد و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 ساد که گران تر از تمام جهان و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 کوهستان و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 بعد از آن و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 اول مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 اگر شتر عرق نبرد و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 مجاد و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت
 که بعضی با عیال و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت و مملکت

از کسی خبر ندارد حضرت رسول ص قاضی عرض کرد که اگر کسی از حضرت پیغمبر عالم
نمیگردد و نه بخواند نبسته شده گفته اند از آن حدت و حرکت با نادر در آن وقت
میزان اجماع عباد منسوب که در این وجه که گفته اند نور از جانبین و گفته اند از جانب
پس عرض شد و اهل تحقیق گفته اند که مراد از میزان امر محسوس و محسوس است زیرا که حرکت
و نسبت از خود را عارضه و وزن آن بغیر میزان معنی نیست و در تفسیر علی بن ابی
و دیگر تعبیر و نسبت طریقی منقول است که مراد از میزان محبت امر المؤمنین است
و در بعضی براه جوهر که در و قبول اعمال و محبت قول و فعل عباد آن از یکدیگر است
می یابد و گویند که در این وقت که جانشینان را بر این حق تعالی نامشود که آن
الملائکة الدیانت لا تجاؤن ظلم ظلم فان جادون فان الظالم و بعد از آن می یابند
و حیوانات و وحش و طریقی که نماید چون آن حکایت فیصل با بدعی با حاکم بر سر نهاده
خود و امر شود که لوح محفوظ حاضر گردد و اول مرتبه بی نه لوح و مرتبه بی پرستند و این
الحاکمین لوح نموده چون کوه از لوح طلب نمایند که تبلیغ نموده او حضرت پیغمبر است
نوسل نماید و در این مرتبه هم بشود و بعد از آنکه در سطح انکشاف باشد و بگویند الوسی
علیکم شهیدان تصدیق قول لوح نماید قوم لوح قبیله یزید که در زمان ما بر زبان توئی
حضرت فرمود که حق تعالی فرموده انما اولنا نوحا الی قومه لانه بعد از آن قوم نوحی در دنیا
احوال و حساب کتاب و عوطف فرستاده و عوطف ایضا را تعیین معاصر ایشان و قوم ایشان
چنین انقضایا بعد از آن نوبت بسوگوین رسد و است حضرت انکار نمایند و متقیان

مرور

مرور و عاصیان خفت نموده مرد پیش از خلافت نماند و ربانی نماند و امانت از احوال
اجمالی چون که شربان رسد و بعد از آن از جانبین که باقی می ماند و در آن طرف
و معجزانده باشد و در آن محسوس باشد و در آن محسوس بوده و در آن محسوس
الهمین شفقین نماید و قولین باشد اما بعد از کتاب الایمان و بعد از آن
لا انصبا و جمعی بر طوطی که در شفقین بعد از شفقین و شفقین و شفقین را بر سر
الایمان و در آنجا و خالی روایت میکند که در حکایک الظالم اعترف انهم یونی
ایمهم تعالی خیر علیه الظالم و متعلق به المظالم و قول له البعد انما المظالم
نور و است با ذابص عظیم عمار خیر لا اصابه و قول ما هذا یا رب یقول انه
المبیح فاشتره یعنی قبول له ما معنی و در تفسیر فیقول له ان ترکتم ظلم انصبا
فانصرفت لطلب فیقول قد فعلت یا رب و هكذا فعل الله تعالی الظالمین
الادبیین و هو حق له تعالی ان کان ملازم این غفور و احسان و ادب الله و مع
الایمان بعد از این بدان و قد معی هر دو و علیه السلام و اول کافایه که در شفقین
آن قوم بوده بعد از آن عظیم است و نور است را بر سر جمعی که در دنیا محسوس
بوده یا علی یا عیسی یا نوح و دیگر از گوری و بی نوری چشم آزرده بوده در دنیا
از این رکود دیده آرزویش از دیدن ماموی منوع گشته از تکرار دست مرده جسمانی
راه دیدن بر روی بی پرستند و است که بی نوری از نور عوطف عوطف
آن که گویند که من از این جماعت شرمند ام و بعد از آن شیب علیه السلام را سر در آنجا

تجلیات افراد ذات و صفات است و در کتب سابقه از آن مذکور است که در صفت
فایده صبر و حلم و علم لا یخطئ ولا یغیث یعنی من الاحوال الذی یزید کما فی قوله
عظیم این اوست و استاده علیه بعد از آن که گفته اند از خود خستید و
لبسته قطرات غرات و در معرجه و صفات و در آن تجلیات را با و شهد و عباد
علم بچند و در معرجه است زیرا بر این موقوفین و در آن باقی شفقین را با و خستید
سرانجام نوح عوطف است و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید و نسبت
کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم
نات و نسبت از ادواضع سابقه و غیر این است و بعد از آن می شود و بعد از آن
طایفه نیز بوده خون شهدایان را بر این موقوفین و در آن باقی شفقین را با و خستید
بسته و کینه که در آن خون شهدایان را بر این موقوفین و در آن باقی شفقین را با و خستید
نموده اند و با این باید که در صفت عوطف است و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم
که در آن موقوفین و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
موقوفین است و بعد از آن موقوفین و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید
شهادت نمودن عوطفین را بر این موقوفین و در آن باقی شفقین را با و خستید
بر عوطف او را پیش شده با حق خدمتی و با حق خدمتی و با حق خدمتی و با حق خدمتی
کرده و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم

کرده اند و از علم نور انوار که کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم
و نسبت داده و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
چون بر آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
از آن موقوفین و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
حضرت را پس از احترام معجزه دار السلام کرده اند و بعد از آن جوایز صلح که در آن
زندگی که با و چهل و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
از آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید و از آن خستید
مواظقه را با بر تحقیق نموده باشد این را بر داری حضرت برکت عوطفین و عوطفین
و عوطفین است و باقی را در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
علی زنده است این تعیین نموده با سبب عوطفین و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم
و اعتبار از کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم
بر آن که در کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم
و در آن موقوفین و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
الهمین صلیت علیه و آله و سلم و در آن موقوفین و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید
ارتقا بر عوطف آن قسم از آن موقوفین و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید
لایق با الطیر که قول آن حضرت است یا ایها الناس عوطفین و کما فی ازیم و کما فی ازیم و کما فی ازیم
و در آن موقوفین و در آن خستید و از آن خستید و نسبت بند و در آن خستید و از آن خستید
تجلیات

مورد شده امور صادره از دلایر با تصریح که مستحق تحقیق ذات و کیفیت صفات مشبه
کثری از شفا فی ان فی سیر پرده جل و امان مرشد ایمان از دست ایمانی مقامی که از غروب
کفر شر اجبار کمالونی و حکم کفر اجبار با غلبات عذرا فیکس غلبه و دهام کلام در وجه
لحم ذات تعالی صفا نشاء حضرت باسم نور باطن سبقت نور وجود و کثرت بر باران وجود کاش
خلوقات و معابد نور وجود و کثرت و حضرت حالت است نسبت بر باران و از جانب نور و خلقت
مبین کسب باطن بتمام محبت و محبت آن حضرت است در بارگاه احدیه کشف صفات الهی
و محقق و متعلق تحقیق توحید ذات باقی است که نظایان صدق و اولی حکم مذکور در دست
اقدس و تشریف صمیم جنبه و در این باب با قسم موافق ادب استوانه نور در حق خفا یافته
که گویا موجب طلب کلام در بیان بعضی از غوامض اسرار آن خزن امراست و اما اعلم
احادیث در کتابش در مذکور است که در منزل روایه فرموده و بعد از آنکه ناطقه الی الله
ناطق و کلماتی الهی ناطقه زیرا که الوهیت شخصی است و وحدانیت است که ذاتی است که
مشترک بین واجب و ممکن است و بیغوا یکدیگر جدا و یکدل و نمود و دعا و الهی که صفای یک
و بداند فی انظر الیک و فی انظر الیک و دیگر رجعی الی یکدیگر فرمود فلما غلب
نظر و ذلت و عجز و تنگی نفس بر یافته و در آن راه و تکیه در حق عزیزی است منظور نیست
حق و انفعال نظر با بقم از امور مستحسنه نماید پس در تحقیق رویت در این مقام در بعضی
و معنی حکم مذکور و مفسر در کلام مولی و میباید که صدق کلام از امر شریف و ولی
تا علی صحت است خطا نیست که این سادات بنی آدم در توحید و حکم دنیا و آخرت پذیرش
درست و متفاد

[illegible]

مقصود از لفظ رب در آیه شریفه معنی لغوی جمول برین و اولی است و باینست که هر طریق و مذهب
ذکر کننده که اولاد از ارباب شریف داشته اند از این معنی خود درجهای نامی است و ارباب شریف آن اولاد
لویه و بکنده و در این باب بطور املی است زیرا که از تعبیر معنوی است که مقصود از اولاد این ارباب
ایمان و مؤمنین و جمیع پیغمبر است که آن ملعون و درج ذات السلاسل حد بر ارباب مؤمنین نهاده
سبب نزیل آیه مبارکه کرد که در یکی نیست که مقصود آنس در این مقام از لفظ است و بطور عام
دار کلام بر آن صاحب بن و دنیا که کاف و عیادت است چون قبل از این در این رساله و در دیگر
کتبه سابق ذکر یافته که احوال و مشر و جهات عباد و در آن دادی که در آن کلام غنی و ولی
مغضی گشته و ماب کاف و مکلفین اند از این جهت تعبیر از جمیع اهل بیت سید المرسلین
از اولاد آیه شریفه ناخدا هم من الاجلالت المرهم بلسون چنین فحیده میشود که
جمع و با کثرت خدای بر خیزد و ارباب مؤمنین و باقی مختصات از طریق این است بنابراین که هر یک
در آیه مذکور شده مشتمل بر معنی لغوی است و در این صورت معنی آن برین دولتی و خدمت
بوده اما آیه مبارکه در چهار مبحث یعنی لغوی آن بر نرات و بویست از ضعف و غیرت پس
تقدیر کلام بر این وجه اهتمام تواند یافت که در آن اولاد و از آن نوبان حسن این همان است
این علی بن ابی طالب و جوانان همان علی بن حسین بن علی بن ابی طالب است اینچنین که در
مفسرین و محدثین طریقی مذکور است که شیعیان که جماعتی که گفته اند بوقت صاحب الامر
وجود او در این زمان نموده را که در آن عقیده عالم بر **عجل کلام** در این شخص تمام
تعبیر نیست سیدالانام این است که طریقی که است در اصول و مفاد و در آخرت

[illegible]

ثُمَّ مَرَّ بِرَأْسِ الْبَطْنِ فِي دَفْلَانِ خُشْرَاءَ وَحُرَّانِ وَشَرَكْتَ بَكْرَةَ وَشَرَكِينَ وَدُرُودَكَ
بِرَأْسِ بَنِي مُرْقُطٍ طَاعَاتِي شَنِ نَبْرَةَ حُسْرُ الدِّيَا وَالْأَفْرَافَ كَالْمَسْمُومَةِ بِهَرَقِ عَقِيدَةِ
أَيْشَنِ نَسْتَعِصَمُهَا وَمَا كَامَ إِلَيْهَا الْإِخْوَانُ مِنَ الْمُجِدِّ وَالطَّيْغَانِ وَالْفُتُوحِ
الْحَبِيبِ وَدَفْعًا لِلَّهِ شَفَاعَةً لِنَسَبِهِ وَوَلِيِّهِ وَأَوْلَادِهَا الْعَصُومِ مِنَ الْمَطْهِرِ
مِنْ الزَّيْغِ وَالْبَطْلَانِ حَتَّى جَعَلَ الْجَوْشَنَ قُلُوبَ عُمْدَانِ وَأَهْلَ بَيْتِهِ الطَّاهِرِ قُلُوبًا
مَالِدِ الْعِلْمِ وَالْعِرْفَانِ وَجُودِ دَرْجَرَانِ رَأُو قُلُوبَ إِيْرَانِ قَدِ الْخَانِمِ سَاقِيَانِ بَابِ
نُبُوَّةٍ أَلَمَّا مَوْرُثُهَا رَسَتْ رَأْسُهَا بِأَيْدِيهِ الْهَيْبَةِ مَعَى اجْتِمَاعِ بَأْسِهَا بِالْخَطِ الْعَلَمِ
تَحْصِيلِ قُيُودِ وَأَبْوَابِ تِلْكَ الدَّيْنِ قَدِ رَأَيْتُ قَدِ الْإِرْقَانِ أَفْصَحَ عَيْنِيهِ بِأَمِيرِ
خَالِقِهِ تَعَالَى وَذُخْرًا لِيَوْمِ الْحَادِثِ قَدْ قَسَمَ عَقْدًا كَسَمْتُ دَرْجَتَهُ قُلُوبُ نَيْبِ
صَفَائِهِ طُوبَى لِمَنْ تَطْلُمُ بِهِ

فتحه دستور نهاد که کتاب این رساله تریه تحفه است بعد از محمد مصطفی قاضی که در درسی
 اصلاح و سلطان آریا و مسکن و موطن این المرحوم الغنی المبرور و کنونی در هر صاحب طایفه
 این المرحوم المبرور و العالم القاضی اسمعیل رحیم است این العالم القاضی القاضی الکمال
 قاضی یا صاحب نظر این القاضی القاضی و المرحوم العلام زبده العلماء و من الغنی القاضی
 کمال الدین رحیم الله که در کتب و این خانه و افاضه و دست در دامن عدلی و منور و عظیمه
 غلبه قضا را بود و حال این زمان که ظهور ایشان کمتر از قریه غایت رسیده و گویان
 و اخذ و تالیف و این خانه بود از هر دو بقیان که این فرای جزیره آن است بهرست
 فرموده و در آن اوان قریب بقال مشغول برج دریا و محکم و خند و عینی بر از آب و
 و افاضه چون استعدای نه باشد و صاحب غنم بقال را حمله کرده گویان ایشان
 زنده اند که درستان و اما داشتند بر و صرامت که گرفته و در محنت نموده و بعد از
 ظهور ایشان و در محال قاضی در دین رضی الله عنه از این دنیا بگریز و در کتب
 اصلاح و در دین عالم فروغ اگر هر دو وقت و در حد و احترام و دو فرار از این خانه
 که نه بدیاریان مصر میخانه که در کتب و این خطای است بعد از این العالم القاضی الکمال
 القاضی عبدالجبار این العالم الکمال بن الحسین الله القاضی فیض الله این قاضی الکمال که در
 و هر چه عاقل و فیض الله و ما است لایحی المبرر اعراف و اصحاب القاضی علیه السلام
 الکمال که در دین المطلق علیه السلام القاضی زاده می بعد از الحاق و کان من آل سید خیر
 الهیانی کافری دماغ العلماء و قد ذکره صاحب الرأی فی سلسله التایید و قال فی

[illegible]

امید که ناظرین این نسخه ضابطه که از مخرج مردم و الا لطیفه و انهم علی
 طریقه یاد و نوشته و کلام علی و اولاد او
 و چون انهم که حقیر از روی این کتاب بمنوریم فی الحکم مخلوط بود و بعد از امت
 کار شریف و احسن العلماء و المحققین فی ذیل الفقهاء و المدققین جامع
 المبحر فی المنقول و المأثور و الاصول و مولیان و مقداناً جامعاً فی الحکم و
 المدبران ام عمر و زید بافضا له عرض نموده است عاظم که در حق خود که نوشته شود
 حیا ریش و مدخل و مطلع فرموده بلکه تر و غلیظ است و به تصحیح فرموده
 و کما حق تعالی فرموده و حقرا السوء بموده من البدو و الا لکن من خط موده و کما
 حیا قضا و را از کتاب الحاشیه ظهر فی اول فخر نموده قضا و را از اول
 از ان علم است و ما مد و خود

[illegible]

نعمانی

۱۷۸ برگ

